





پیشرفت منطقه‌ای
بارویکرد
گفتمانی

مؤلف:
هانی ایرانمنش

زمستان ۱۴۰۳



پیشرفت منطقه‌ای با رویکرد گفتمانی

نویسنده: هانی ایرانمنش

ویراستار: پروین قائمی

گرافیک و صفحه‌آرایی: محمدرضا شکیبایی زارع

طراحی جلد: مسعود دستان

نوبت چاپ: اول - تابستان

چاپ نخست: ۱۴۰۳

شابک:

قیمت:

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

فهرست مطالب



انواع نگرش ها به پیشرفت	۸
معالم الطريق پیشرفت؛ تفاوت های توسعه و پیشرفت	۱۹
بایسته های حرکت جریان پیشرفت	۲۷
پنج نکته در باره جریان پیشرفت منطقه ای	۳۴
برای پیشرفت وارد منطقه شدیم	۴۶
شبه فرایند پیشرفت منطقه ای	۶۸

مقدمه

برای بحث در باره پیشرفت، تعیین رویکرد به عنوان مقدمه امر مهمی است؛ لذا به انواع نگرش‌ها به پیشرفت و نگرش مختار اشاره و سپس کمی در باره دوگانه توسعه و پیشرفت و فهم سیر پیشرفت و شاخص‌های آن و مختصراً بایسته‌های پیشرفت در شرایط کنونی جامعه بحث و پیشرفت منطقه‌ای به عنوان یکی از مهم‌ترین بایسته‌های کشور در زمینه پیشرفت بحث می‌کنیم. در باب پیشرفت منطقه‌ای لازم است به نکاتی چون شناخت، مسئله‌یابی، حرکت عمومی و فناوری‌های حرکت عمومی و امثالهم اشاره شود.

انواع نگرش‌ها به پیشرفت

در باب انواع نگرش‌ها به پیشرفت، صورت‌بندی و تعیین تکلیف اولیه ضروری است. در مورد پیشرفت می‌توان از منظر بازیگران متنوعی به موضوع نگاه کرد. در این جریان مجموعه‌ای از بازیگران فکری گفتمانی، کنشگران میدانی، کنشگران رسانه‌ای، شبکه‌داران و جریان‌ها و نهادهای حکمرانی حضور دارند. در این بحث، تأکید روی حوزه و بحث فکری-گفتمانی، یعنی بازیگران صحنه پیشرفت و افراد فکری و گفتمانی است.

در مورد جریان‌های فکری-گفتمانی و بازیگران و مدعیانی که نگرش فکری به پیشرفت دارند، تعیین تکلیف امری ضروری است؛ زیرا این رویکرد روی بحث‌های بعدی تأثیرگذار است. بنابراین در این بحث باید مشخص کرد که منظور از پیشرفت و قرائت از بیانات رهبری در موضوع پیشرفت و نظریه مختار چیست. بر این اساس انواع تلقی از پیشرفت عبارتند از:

معنای عرفی پیشرفت؛ حرکت رو به جلو

یک بخش از این معنا مربوط به فهم عرفی است که رایج‌ترین معنا از پیشرفت است و زیاد هم به کار برده می‌شود. به عبارت ساده، از این منظر، پیشرفت به معنای بهبود اوضاع و شرایط و بهتر شدن وضعیت است. در هر منطق، ایدئولوژی، مکتب و چهارچوبی، وقتی وضعیت بهبود پیدا می‌کند، تلقی این است که پیشرفت حاصل شده است. از منظر مدرک‌گرایی، اگر کسی لیسانس دارد و فوق لیسانس می‌گیرد، این گونه معنا می‌شود

که او پیشرفت کرده است. اگر ثروت موضوعیت داشته باشد، وقتی متراژ خانه کسی بیشتر می‌شود یا به منطقه مرفه‌تری می‌رود یا خودروی گرانقیمت‌تری می‌خرد، می‌گویند پیشرفت کرده است. اگر برای کسی معنویت موضوعیت داشته باشد، وقتی احساس می‌شود تقوای کسی بیشتر شده، می‌گویند پیشرفت کرده است. حتی اگر دزدی مد نظر باشد؛ اگر فرد قبلاً ضبط می‌دزدیده و حالا گاو صندوق می‌دزدد، می‌گویند پیشرفت کرده است.

در هر چهارچوب و منطقی، این فهم عرفی، رایج‌ترین فهم از پیشرفت است و در کتاب‌ها، مطبوعات و رسانه‌ها هم شاید این فهم از پیشرفت بیشترین بسامد را داشته باشد.

پیشرفت، ترجمه توسعه

از منظری دیگر، پیشرفت، توسعه معنا می‌شود. این رویکرد هم طرفداران قابل توجهی دارد. اتفاقاً تقابل پیشرفت و توسعه، فهم رایجی نیست. ظاهراً پیشرفت ترجمه فارسی توسعه است. بخشی از این رویکرد را می‌توان در نگاه متفکران توسعه‌گرا دید که از قضا برخی از آن‌ها در مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت هم حضور پررنگ و بحث‌های قابل توجهی دارند. بعضی از آن‌ها که حتی اولین سندهای الگوی پیشرفت را هم ارائه داده‌اند، بین پیشرفت و توسعه هیچ تفاوتی نمی‌بینند. به نظر آن‌ها فقط در بعضی از ملاک‌های اخلاقی و ارزشی و استفاده از برخی از اقتضائات بومی تفاوت‌هایی وجود دارند و اتفاقاً این نکته را با توسعه سازگار می‌دانند و معتقدند که توسعه به این رشد عقلی رسیده که وقتی به ایران و محیط اسلامی می‌آید،

اقتضائات ایرانی - اسلامی را رعایت کند و به همین دلیل هم این را اتفاق عجیبی نمی‌دانند.

برخی دیگر کارشناسان نظام برنامه‌ریزی هستند و بخش عمده‌ای از کارشناسان نظام برنامه‌ریزی در سازمان برنامه و بودجه و سایر نهادهای برنامه‌ریزی را تشکیل می‌دهند. آنان نیز بین توسعه و پیشرفت تفاوتی نمی‌بینند و به کسانی که بین پیشرفت و توسعه تفاوت قائلند، ایراد می‌گیرند و می‌گویند این‌ها حرف‌های انتزاعی بی‌معنایی هستند و هیچ ربطی به برنامه‌ریزی کشور ندارند.

مدیران سطح کلان و مدیران میانی هم این تفاوت را به صورت واضح درک نمی‌کنند. مدیرانی که به‌طور جدی بین این دو فرق قائلند، معدودند. اکثر مدیران اعم از فرمانداران و وزرا و روسای قوا و نمایندگان که اداره امور را به عهده دارند، غالباً پیشرفت و توسعه را مساوی می‌دانند.

پیشرفت؛ ترجمه پروگرس

دسته بعدی کسانی هستند که پیشرفت را ترجمه progress و در مقابل توسعه development می‌دانند. این‌ها دلسوزان غرب‌زده اندیشه رهبری هستند و برای اینکه برای بیانات رهبری پشتوانه علمی بتراشند، در تاریخ گشتند و در قرن ۱۹ و قبل از جنگ جهانی دوم و به‌طور ویژه در بحث‌های نظری، دعوایی را بین progress و development پیدا کردند.

فقط یک بار کسروی واژه progress را پیشرفت ترجمه کرد، ولی این واژه در تاریخ ما غالباً ترقی و تجدد ترجمه شده است. این گروه گفتند برای اینکه بحث رهبری مبانی نظری داشته باشد،

بهتر است مجموعه‌ای از مبانی را از تاریخ غرب اخذ کنیم و نهایتاً گفتند این بخشی که رهبری مطرح کرده و بین توسعه و پیشرفت تفاوت قائل شده، همان دعوای سابق progress و development است. متأسفانه در آثار مراکز دانشگاهی و مرکز الگوی ایرانی-اسلامی پیشرفت آثار متعددی اساساً در این مسیر حرکت می‌کنند و بحث رهبری را در چهارچوب progress و development قرار داده‌اند.

پیشرفت؛ نرم افزار تحولی غیر از توسعه

دسته دیگر معتقدند که پیشرفت یک نرم افزار تحولی و مجزای از توسعه است. آنان پیشرفت را در مقابل توسعه قرار می‌دهند و آن را یک نرم افزار، آن هم از نوع تحولی می‌دانند. خود این‌ها باز به چند بخش مهم تقسیم می‌شوند.

قائلین به امتناع تاریخی

عده‌ای به این اصل قائلند که توسعه غیر از پیشرفت است، اما ما امتناع تاریخی داریم. اندیشمند برجسته این عرصه آقای دکتر داوری و طرفداران ایشان هستند. آن‌ها می‌گویند ما توسعه‌ای را که رهبری نقد می‌کنند، می‌فهمیم و متوجه معنای پیشرفت هم هستیم؛ ولی اینجا نقطه‌ای است که در آن امتناع وجود دارد و ما باید به شدت توسعه‌گرا باشیم. برای عبور از توسعه مد نظر ایشان و رسیدن به پیشرفت، امکان تاریخی وجود ندارد. ما دچار فروبستگی تاریخی هستیم و تاریخ در اینجا برای ما مفتوح نیست. این‌ها واژگانی هستند که زیاد به کار می‌برند. اکنون تاریخ، اکنون غلبه توسعه است و ما هم باید تا عمق توسعه پیش

برویم و فقط باید زندگی مومنانه منتقدانه‌ای داشته باشیم تا وقتی که ان شاء الله از این فروبستگی تاریخی خارج شویم. این گروه اساساً بحث‌های حرکت‌آفرین، تحول‌آفرین، نوآورانه و... را بحث‌های تخیلی می‌دانند و به همین دلیل هم نوعاً به کارهای علمی اندیشکده‌ای می‌پردازند. همین که بنشینیم و بحث کنیم و خودآگاه بشویم و یک زندگی مؤمنانه و رویکرد علمی منتقدانه داشته باشیم و این‌ها و کلنی‌های خودمان را حفظ کنیم تا از این مرحله عبور کنیم کافی است. وقتی هم می‌پرسید: توصیه‌تان برای حکمرانی چیست؟ می‌گویند توسعه را تا عمق بپذیرید و جلو بروید و تمنای غلط نداشته باشید.

پیشرفت مساوی با نظریات قبلی ما

دسته بسیار مهم دیگر طرفداران طرح‌های نظری سابق هستند. آن‌ها معتقدند که پیش از این طرح‌های نظری خوبی وجود داشتند و وقتی طرح بحث پیشرفت مطرح شد، گفتند که این اتفاقاً همان بحث سابق ماست و حالا زمان آن است که آن را صورت‌بندی کنیم. مثلاً ما در زمینه علم دینی، فلسفه مضاف، تحول علوم انسانی، حوزه و دانشگاه، فقه حکمرانی و فقه الحکومه و طیف‌های متعدد کار می‌کردیم و این همان است. بحث‌های حجت‌الاسلام خسروپناه، رشاد و بخش عمده بحث‌های فرهنگستان علوم در این دسته‌بندی جای می‌گیرند.

مهم‌ترین کار برای پیشرفت: شاخص‌نگاری

گروه دیگر اعتقاد دارند اساساً بنیان کار پیشرفت شاخص‌نگاری است. این‌ها معتقدند که توسعه دارد دنیا را

با شاخص‌هایش مدیریت می‌کند. شاخص‌ها را می‌گذارد و مابه‌ازای آن‌ها نظامات ارزشیابی و سنجش و سنجه درست و نظامات ارزیابی را به برنامه‌ها و نظامات تشویق و تنبیه تبدیل و با این‌ها دنیا را اداره می‌کند. دلالت‌های متعددی هم راجع به ایزوها، استانداردها، رتبه‌بندی‌هایی که در دنیا صورت می‌گیرند و اینکه شاخص‌های توسعه چگونه به این‌ها تبدیل می‌شوند و دنیا بر اساس این‌ها اداره می‌شوند، دارند. این‌ها به سراغ بحث شاخص‌نگاری‌های حداکثری رفتند.

در اینجا دو جریان شاخص داریم. یکی مجموعه آقای مصباح و آقای رجایی‌فر که بیش از ۵۰ جلد شاخص‌های مثلاً خانواده مطلوب در پیشرفت، شاخص‌های سلامت و... را نوشتند و مجموعه آقای علی احمدی در دانشکده پیشرفت دانشگاه علم و صنعت. اساساً ایده قانونی آقای علی احمدی در اینجا مسلط بود و کل دانشکده را برای این ایده بسیج کرد و جلو رفت. در این نگاه، اگر کسی بخواهد مسئله را مدیریت کند، باید با این نگاه حداکثری جلو برود.

اتوپیا کجاست؟

نگاه دیگر نگاه اتوپیانگاری است. دسته دیگری بر این باورند که پیشرفت منحصرأمی‌تواند با منطق اتوپیانگاری رخ بدهد و باید بتوانید از آینده مطلوبتان یک تصویر تفصیلی ارائه بدهید. اتوپیانگاری به سمت تصویر تفصیلی می‌رود و این موضوع برایش مهم است. او خواهان تصویر اجمالی نیست که برایش آرزو و رویا را سامان بدهد، بلکه تصویر تفصیلی می‌خواهد، به شکلی که بتوان وارد جزئیات شد و آینده‌ای تفصیلی را ارائه داد.

این‌ها قائل به چشم‌اندازنگاری‌های حداکثری هستند و برخی از فعالان آینده‌پژوه در این حوزه وارد شده‌اند. در بین حزب‌اللهی‌ها و جریان شاخص وجود دارند. یکی جریان حاج آقای واسطی که به شدت قائل به این نظریه هستند و یکی هم اعضای زیست‌شهر که گروه مهمی هستند و در این زمینه کار جدی می‌کنند.

نگاه رهبری به پیشرفت؛ پیشرفت به مثابه «راه»

رهبری گاهی پیشرفت را در معنای فهم عرفی آن به کار می‌برند و برخی از جملاتی که از ایشان دریافت می‌کنیم، بر اساس آن فهم عرفی است. اما در نگاه ایشان پیشرفت غالباً یک نرم‌افزار تحولی غیر از توسعه است. این رویکرد با نگاه دسته‌ای که تفاوت توسعه و پیشرفت را قبول ندارند و همچنین با کسانی که قائل به امتناع تاریخی هستند کاملاً متفاوت است.

به نظر می‌رسد ایشان در عین حمایت جبهه‌ای از این جریان‌ها، همه این‌ها را برای طرح بحث پیشرفت مفید و رقابت و حضورشان را موجب رشد می‌دانند؛ اما خودشان نظریه مختار دیگری دارند. رهبری نه جزو کسانی هستند که وارد اتوپیانگاری شده‌اند، نه در زمره کسانی هستند که وارد ادبیات شاخص‌نگاری حداکثری شده‌اند و نه از جمله کسانی هستند که صورت‌بندی نظری بحث‌های سابق را برابر با پیشرفت گرفته‌اند.

به نظرم مهم‌ترین بحثی که ایشان مطرح می‌کنند، پیشرفت به مثابه راه و صراط و مسیر است. تمدن‌سازی جزو بحث‌های بسیار مهم رهبری و تمثیل راه جزو تمثیل‌های قرآنی بسیار مهم است که از قبل از انقلاب، در «طرح کلی» جزو چهارچوب‌های مهم ذهنی ایشان بود و تا امروز هم ادامه دارد و دائماً از آن یاد می‌کنند.

اقتضائات تمثیل راه چیست؟ خود ایشان می‌گویند: در راه، مسئله جهت و حرکت، موضوعیت دارد و سرعت حرکت، حرکت کاروانی و حرکت در بزنگاه‌های خوب و سرعت متناسب خیلی اهمیت دارد.

در مسئله حرکت، فهم اجمالی از هدف غایی کفایت می‌کند. تعبیری که ایشان در طرح کلی مطرح می‌کنند این است که همان قدر که چراغ جلوی ماشین یا فانوس، جلوی پایت را روشن می‌کند، کافی است. با همان حرکت کن. معطل نشو و نگوراه تا مقصد دقیقاً چه شکلی است و آیا کل مسیر چراغ دارد یا ندارد؟ نمی‌شود تا ته مسیر را رفت و دید و برگشت و بعد حرکت کرد. می‌گویند تا جایی که جاده روشن است حرکت کن.

مسئله حرکت کاروانی، تمثیل قطار، تمثیل قله، پیچ و خم‌ها، دست‌اندازهای راه و تمثیل‌هایی که ایشان دائماً در مورد راه به کار می‌برند همگی دلالت بر این دارند که پیشرفت از نگاه ایشان به مثابه یک راه و مسیر است.

توسعه به‌ویژه از بعد از جنگ جهانی دوم و با قرائت امریکایی که تبدیل به قرائت جهانی globalization (جهانی‌شدن) شده است، یک وضعیت راه‌گونه را برای اتوپیای بشریت مطرح کرد و از شاخص‌های زیست و نظم اجتماعی تا شاخص‌های نظم حکمرانی را در بر گرفت.

پیشرفت، داعیه تمدن‌سازی دارد که داعیه مهمی در اسلام ناب است، چون اسلام ناب برخلاف فهم عرفی، خود را مکلف به تمدن‌سازی و آن را مقدمه ظهور می‌داند و اساساً به این اصل قائل است که اسلام و انقلاب اسلامی، مسئله انتظار فرج و

مسئله منتظر بودن را که افضل اعمال است در تمدن‌سازی و در عمل تمدن‌سازانه می‌بیند. در بیانیه گام دوم، خودسازی و جامعه‌پردازی، مقدمه رسیدن به تمدن نوین اسلامی و طلیعه ظهور خورشید ولایت عظماست^۱.

امام این تعبیر را دارند: «تا اسلام به قدرت فائقه عالم تبدیل نشود، ظهور رخ نخواهد داد.» این قرائت از اسلام ناب، با فهم عرفی ما از ظهور کاملاً در تضاد است. چون فهم ما از ظهور این است که ما در اوج ضعف و قهقرا قرار می‌گیریم و سیاهی کامل می‌شود و همه جا را می‌گیرد و فجعتاً و ناگهان انفجار نوری رخ می‌دهد. ما دائماً دنبال این هستیم که این پرچم را دست به دست کنیم. این خلاف قرائت اسلام ناب است.

رهبری در تعریف تمدن می‌گویند پیشرفت همه جانبه‌ای که در همه عرصه‌ها تحقق پیدا می‌کند. توسعه هم وضعیت ایستاد دارد و راه گونه است. این نکته مهمی است که توسعه سوای اینکه راه را ترسیم می‌کند، خودش و پارادایم‌ها (الگوواره‌ها)ی کلی و برنامه‌ها و شاخص‌هایش هم در حال تطور هستند. اتفاقاً در بیست سال اخیر توسعه وضعیت بسیار پیچیده‌ای پیدا کرده؛ چون به شدت به سمت فریبکاری رفته؛ وضعیت ما را در مبارزه با خود سخت کرده، دوگانه پیشرفت و توسعه را به شدت به هم ریخته و برای پیدا کردن تفاوت‌ها باید خیلی دقت کرد.

پیش از این توسعه کاملاً از مردم غافل بود، ولی امروز شعار «از مردم، با مردم، برای مردم» و تسهیل‌گری می‌دهد. زمانی

۱. و ما را به هدف اصلی‌اش که ساخت تمدن نوین اسلامی به جهت ایجاد آمادگی برای ظهور خورشید ولایت عظماست... بخشی از بیانیه گام دوم انقلاب اسلامی

توسعه ضد بوم بود، ولی حالا به شکل فریبکارانه‌ای طرفدار بوم شده است. زمانی ضد دین و اقتضائات فرهنگ بومی بود، امروز سعی می‌کند این‌ها را در درون خود هضم کند. روزگاری شاخصه توسعه‌گرایی، فکل و ریش پروفیسوری و کراوات و تیپ آکادمیک و آدمی بود که در فرنگ درس خوانده و برگشته، ولی امروز توسعه عمامه گذاشته؛ چادر سر کرده؛ ریش دار شده و اتفاقاً شال سبز هم روی دوش می‌اندازد. این وضعیت، اوضاع را ظاهر فریب کرده است. به همین دلیل، اهمیت معالم الطريق بیشتر و دقت در آن بسیار مهم‌تر شده است.

معالم الطريق چیست؟

یکی از بحث‌های مهم معالم الطريق است که با یکی از تعابیر مهم رهبری است که ظاهراً بنیان دینی دارد. سید قطب^۱ با این عنوان کتابی دارد و رهبری چون به سید قطب علاقه دارند، از این تعبیر استفاده می‌کنند. با معالم الطريق تشخیص می‌دهیم که آیا در راه توسعه هستیم یا در راه پیشرفت و آیا حرکت منطبق بر منطق یا راه پیشرفت یا توسعه است؟ آیا در مسیر تمدن اسلامی پیش می‌رویم یا در راه توسعه؟ باید بتوانیم این مسئله مهم را به عنوان یک عنصر عادی اجتماعی و نیز یک نهاد اجتماعی، گروه جهادی، هیئت، مسجد، شبکه، شکل دانشجویی و یک مدیر در جایگاه حاکمیتی بفهمیم و خود را با این شاخص‌ها بسنجیم.

شاید عنوان شاخص در اینجا چندان دقیق نباشد و همان

۱. معالم فی الطريق کتاب سید قطب است. تا جایی که یادم هست خود رهبری عبارت معالم الطريق را به کار می‌برند، نه معالم فی الطريق.

معالم الطريق دقیق‌تر باشد. این‌ها اصول اساسی طریق و مسیر و حرکتی هستند که می‌توان بر اساس آن‌ها خود و جریانات را سنجید. من تا به حال ۱۳، ۱۴ معالم الطريق را از صحبت‌های رهبری برداشت کرده‌ام که ۴، ۵ مورد خیلی مهم‌ترند. بر اساس این شاخص‌ها می‌توان تشخیص داد نظر ایشان در زمینه پیشرفت چیست؛ وارد یک جریان تحولی شد؛ مسیر توسعه و پیشرفت را تشخیص داد و چگونگی خروج از این فضا را درک کرد.

معالم الطريق پیشرفت؛ تفاوت‌های توسعه و پیشرفت

دوگانه پیشرفت و توسعه، گفت‌وگو پیرامون دو فرهنگ و دو نظم اجتماعی متفاوت است. امیرالمومنین (ع) در وصیت خویش می‌فرماید: «أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَنَظْمِ أَمْرِكُمْ» واژه امر در ادبیات دینی بسیار واژه سنگینی است و به همین دلیل به امیرالمومنین (ع) اولی الامر یعنی صاحب امر می‌گوییم. بنابراین امر یعنی جریان اجتماعی عظیم و حکمرانی و حیثیت اجتماعی بزرگی که از آن غفلت و در بسیاری از موارد، امورمان را به غرب واگذار کردیم. به‌طور مثال در مفاهیم آموزش و پرورش بسیار کار کردیم، ولی نظم آن را به غرب سپردیم و با این نگاه، عادی‌سازی (Normalization) و استعدادسوزی فرزندان را در دستور کار قرار دادیم و کاملاً خود را تسلیم نظم آن‌ها کردیم. پس وقتی راجع به پیشرفت حرف می‌زنیم، راجع به نظم اجتماعی متفاوت و دو منظومه فکری، فرهنگی، علمی و دو شیوه حکمرانی که تفاوت‌های مبنایی دارند صحبت می‌کنیم. در ادامه به مهم‌ترین تفاوت‌های توسعه و پیشرفت اشاراتی خواهیم داشت:

عدالت محوری

یکی از تفاوت‌های مهم توسعه و پیشرفت مسئله عدالت است. رهبری می‌گویند مهم‌ترین نکته در بحث پیشرفت، مسئله عدالت است و پیشرفت بدون عدالت، اصلاً پیشرفت نیست، تا جایی که ایشان این دو واژه را قرین یکدیگر به کار می‌برند و می‌گویند گفتمان پیشرفت و عدالت، دهه پیشرفت و عدالت و این دو به شدت در هم تنیده شده‌اند.

تا دهه ۸۰ ادبیات‌های توسعه به شدت ضد عدالت بودند. بعد با نظریه‌های جان رالز و عدالت نئولیبرالی و فروپاشی شوروی به تدریج بحث عدالت در توسعه مطرح شد. در این باره می‌شود ساعت‌ها بحث کرد، اما به طور خلاصه یکی از شاخصه‌های مهم معالم‌الطریق که به ما کمک و در مشی انسان تفاوت ایجاد می‌کند، وجود عدالت مبنایی و تأسیسی در پیشرفت است. رهبری از این روایت امیرالمؤمنین (ع) بهره می‌گیرند که: «فِي الْعَدْلِ سَعَةٌ». اساساً از دل عدالت است که پیشرفت و سعه می‌جوشد. ولی در جریان توسعه، عدالت ترمیمی، عدالت توزیعی و عدالت تأخیری داریم. اساساً عقلانیت توسعه به راهکارها و برنامه‌ها منتهی می‌شود و هر توسعه‌ای تبعات منفی‌ای دارد. ادبیات عدالت ترمیم‌گر، ترمیمی، پسینی و تأخیری به شدت به سمت تأمین اجتماعی و خدمات اجتماعی گرایش دارد. عدالت توزیعی در اینجا ترمیم‌گر این وضعیت است. یعنی بر سر این که صنعتی شدن کلان‌شهرها عادلانه هست یا نیست گفت‌وگو نمی‌کند، بلکه می‌گوید باید بشود و وقتی شد حاشیه‌نشینی و کارگری ارزان و آسیب‌های فراوان رخ

می دهند و محله های حاشیه ای بی سرو سامان ایجاد می شوند و وقتی این ها شکل گرفتند، با توزیع بسته های غذایی صدای اعتراضات را خاموش و تلاش می کند با عدالت ترمیمی از جرائم و آسیب های اجتماعی جلوگیری کند.

این عقلانیت توسعه است. با نگاهی خوش بینانه و بر اساس یک نگاه پوزیتیویستی و ساینتیستی، جریان توسعه این کار را انجام می دهد و با نگاه واقع بینانه این پدیده را بر اساس منطق سرمایه داری جلو می برد و بعد از آن باید پیامدهای این منطق را ترمیم کند.

پس عدالت یکی از شاخصه های بسیار مهم است. امیرالمؤمنین (ع) می گوید: «الْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فَيَالْتَوَاصُفِ ، وَأَصْنِقُهَا فِي التَّنَاصُفِ» عدالت وسیع ترین اشیاء در وصف کردن در تمام عالم و فطری ترین خواسته بشر است و اتفاقاً در اجرا، جزو کمترین هاست. مسئله عدالت بیش از اینکه شعار بدهیم عدالت خواه و جهادگر و دنبال محرومیت زدایی هستیم، این است که لحظه ای که وارد میدان کنشگری می شویم، در هر نقطه ای اعم از ریاست مجلس، برنامه هفتم یا گروه جهادی کف محله که ایستاده ایم، این پرسش را از خود بپرسیم که آیا اساساً عدالت نقطه شروع ما هست یا نه؟ در موردش فکر کرده و در باره اش حرف و نگاه و طرح بحث داریم یا نه و عدالت مسئله اصلی طرح های ما هست یا نیست و شأن مبنایی و تأسیسی دارد یا ندارد؟

رهبری به مسئولان دولت می گویند طوری برنامه ریزی کنید که از ابتدای قرن ۱۵ مدار حرکت کشور تغییر کند و پیشرفت بشود.

بنابراین مدار حرکت کشور ما توسعه است. نگاه من این نیست که انتهای مسیر پیشرفت برایمان مشخص است. به همین دلیل به سراغ منطقِ راه آمده‌ام. ما باید در عقلانیت، نظریه‌ها، گفتمان و حرکت‌های اجتماعی پیشرفت رشد کنیم. هنوز راه زیادی پیش روی ماست، ولی به شرطی رشد می‌کنیم که ابتدا در این مسیر و راه قرار بگیریم. یکی از عناصری که ما را در راه قرار می‌دهد، نسبت ما با عدالت در هر تصمیمی است که اتخاذ می‌کنیم.

مردم‌گرایی

مسئله دیگر مردم هستند که با عدالت نسبت مستقیم دارند. مردم در اندیشه رهبری یکی از نقاط کانونی هستند اساساً منطق حرکت پیشرفت، مردم‌پایه است.

این حوزه دو نظریه رقیب دارد: توسعه کلاسیک و توسعه نئولیبرال. توسعه کلاسیک مبتنی است بر نظریه دولت مقتدر فعال مایشاء که قدرت تغییر هر چیزی را دارد و نظریه بسیار انسجام‌یافته‌ای هم هست و اتفاقاً در ساختار ذهنی جامعه ما با دو الگوی رضاخان و محمود احمدی‌نژاد به شدت جا افتاده است. نه فقط بچه حزب‌اللهی‌ها که مردم عادی جامعه، راننده تاکسی‌ها و... وقتی می‌خواهند راجع به راهکاری حرف بزنند، این دو کلان‌الگورا مطرح می‌کنند که نماد دولت مقتدر فعال مایشاء دارای قدرت حل مسائل مبتنی بر اقتدار هستند. توسعه‌گران کلاسیک به شدت به اصل اقتدار قائلند. نظریه دیکتاتور منور، اولین نظریه مهم توسعه‌گران در ایران است. این‌ها معتقدند برای اینکه در ایران توسعه رخ بدهد، باید مثل

ترکیه دوره آتاتورک، ایران عصر رضاخان، عربستان، مصر و... دیکتاتوری منور ایجاد شود.

نظریه دوم که خواص گراست، در مقابل مردم‌گرایی می‌ایستد و معتقد است که مردم عوام الناس و العوام کالانعام و حزب باد هستند و بایک باد می‌آیند و می‌روند و این خواص هستند که قادرند محور تحولات اجتماعی باشند.

من مخالف خواص نیستم، چون خواص تأثیر بسیار مهمی در تحولات اجتماعی دارند. در بحث فناوری حرکت عمومی هم روی خواص تأکید خواهم کرد، اما اگر نظام مبتنی بر آرای مردم است، پس مردم هستند که خواص را سر کار می‌آورند و آن‌ها باید مسائل را حل کنند. این نگاه به شدت به سمت ایده‌های حزبی، فراماسونری، شبکه‌های حکمرانی پنهان، دولت‌های موازی و امثالهم گرایش دارند. این جریان می‌گوید مسائل به دست خواص حل می‌شوند. حزب جمهوری خواه و حزب دموکرات مسائل را حل می‌کنند. جریان فراماسونری پشت قصه و لُجینه حلقه کیان است که اوضاع کشور را تغییر می‌دهد. این‌ها محور تحولات هستند و مردم کاره‌ای نیستند. اگر نظام مبتنی بر رأی و مشارکت مردم است، باید بیابند رأی بدهند و بعد کنار بروند، چون خواص محور هستند. این رویکرد در جمهوری اسلامی هم طرفداران زیادی دارد؛ به‌ویژه در میان انقلابیون خیلی‌ها طرفدار این تفکر بودند. یکی از دلایلی که امام حزب جمهوری را تعطیل کرد همین مسئله بود که مستلزم بحث مفصلی است. قرار بود با تشکیل این حزب، انقلابیون، نخبگان و خواص تشکیلات فراگیر منسجمی پیدا می‌کنند و

محور باشند و مردم در رفت و آمد بین این‌ها معنا پیدا کنند. دسته سوم بحث مردم-مردم است. در این زمینه هم نظریه‌های مختلفی وجود دارند. من ۱۸ نظریه را احصا کرده‌ام. اتفاقاً اصلی‌ترین دعوای بعد از انقلاب، همین دعوای مردم - مردم است. اولین دعوای مهم بین بنی‌صدر و امام بر سر مردم بود. بنی‌صدر ادعا می‌کرد رأی آورده است و محبوبیت دارد و مردم یعنی او. نظریه دوم نظریه سازمان مجاهدین بود که ادعا می‌کردند کل مردم هستند. ۳۰۰ هزار نفر را سازماندهی کرده و کوچه به کوچه، مدرسه به مدرسه، اداره به اداره آدم‌هایی را چیده‌اند که اگر به آن‌ها بگویند بمیر، می‌میرند. کپسول سیانور هم زیر دندان‌شان هست، ایدئولوژی خود را کاملاً جا انداخته و سازماندهی بی‌نقصی را انجام داده‌اند و هر دستوری که بدهند به سرعت اجرا می‌شود. بنابراین مردم من هستم و شما حرف مفت می‌زنید که می‌گویید مردم.

سوم سوسیالیست‌ها و توده‌ای‌ها و غیره و ذلک که با قدرت وسط میدان آمدند و گفتند ما مردم هستیم و اساساً این نظریه مال ماست. می‌گویید نه؟ بروید ریشه تاریخی‌اش را ببینید. در فرانسه، چین، شوروی و... بحث توده مردم مال ماست. این نگاه جریان‌های چپ و دعوای قابل اعتنایی است.

نظریه امام و رهبری درباره مردم، نظریه‌ای است که نیازمند بحث مفصلی است. اساساً حرکت پیشرفت یک حرکت مردم‌پایه بر اساس نظریه امام و امت است و در آن مردم محور تحولات اجتماعی هستند. از نگاه امام جامعه نظارت، اجرا و تصمیم‌سازی با مردم است و دولت وظیفه پشتیبانی، دفاع از امنیت و زمینه‌سازی

را به عهده دارد. رهبری این ادبیات را زیاد به کار نمی‌برند که کار دولت تنظیم امور و امثال این‌هاست. در لایه‌های مردمی و گروه‌های جهادی، یکی از شاخصه‌های مهم این است که آیا قرار است تو مسائل را حل کنی یا مردم؟ چه کسی محور حل مسئله و کانون فهم است و برنامه پیشرفت را مطرح می‌کند، اراده جمعی را سامان می‌دهد و محور قرار می‌گیرد؟ مردم یکی از شاخص‌های مهم هستند. رهبری تعبیر بی‌نظیری دارند و می‌گویند مهم‌ترین شاخص اخلاقی مدیران جمهوری اسلامی، مردم‌سالاری دینی است. به نظرم این موضوع در بحث اخلاق حکمرانی، مفهوم بسیار با عظمتی است.

معنویت‌گرایی

تفاوت بعدی بین پیشرفت و توسعه بحث رشد مادی و معنوی توامان است. اساساً در هیچ جای نظریه توسعه، رشد معنوی موضوعیت ندارد. اگر هم داشته باشد کاملاً در حد وجوه فرهنگی خلاصه می‌شود و اساساً معنویت انسان موضوع بی‌معنایی است. این نظریه، انسان را یک موجود بی‌روح و معنویتی می‌داند؛ به همین می‌گوید اگر الگوی توسعه اجرا شود، ابتدا جامعه از جامعه توسعه نیافته به جامعه در حال توسعه و در مرحله بعد به جامعه توسعه یافته تبدیل و نهایتاً بخشی از تمدن غربی خواهد شد.

اساس و چهارچوب نظریه توسعه را مؤلفه‌های اقتصادی به عنوان مهم‌ترین مؤلفه‌های رشد ماده تشکیل می‌دهند. برای اینکه رشد اقتصادی اتفاق بیفتد، باید ضریب تفاهم اجتماعی را بالا برد و در نتیجه نظریه‌های تفاهم اجتماعی بسط پیدا می‌کنند.

بومی‌گرایی

مسئله بعدی الگوی برآمده از بوم است. در نظریه پیشرفت بوم نقش اساسی دارد. عناصر بوم عبارتند از: ۱. اقتضائات جغرافیایی و اجتماعی و قومیتی و فرهنگی؛ ۲. تبار و تاریخ. این دو مؤلفه نظریه پیشرفت را متفاوت می‌کند. مثلاً کسی که مدعی است در بحث تکامل جامعه ایده دارد و مثلاً می‌خواهد آن را در سیستان اجرا کند، باید توجه داشته باشد که ایده او زمانی ایده مناسبی است که در جریان طراحی، اقتضائات سیستان را در نظر داشته باشد. وقتی کسی می‌گوید من ایده‌ای دارم و به کمک مردم سیستان اجرا می‌کنم یعنی اساساً در بستر جریان توسعه که طراحی‌ها تمرکزگرا هستند، حرکت می‌کند.

فرهنگ پایه

مسئله بعدی فرهنگ پایه و سبک زندگی پایه بودن الگوی پیشرفت است. وقتی طرحی بر اساس نظریه پیشرفت مطرح می‌شود اگر مبتنی بر مؤلفه‌های سبک زندگی و فرهنگ پایه و نسبت فرهنگ با سبک زندگی، نسبت نرم‌افزاری و سخت‌افزاری نباشد - در اینجا صنعت و اقتصاد سخت افزار هستند و فرهنگ نرم افزار - و اگر این نسبت‌ها برقرار نشوند، در بستر پیشرفت حرکت نمی‌کند، بلکه در زمین توسعه بازی می‌کند.

دها تفاوت دیگر هم بین پیشرفت و توسعه وجود دارند، ولی اگر همین پنج مورد یا حتی یکی از آن‌ها یعنی عدالت به نحو درستی انجام شود، در جریان نظم تفاوت اساسی ایجاد می‌شود.

بایسته‌های حرکت جریان پیشرفت

سلسله بایسته‌هایی وجود دارند که اگر منظومه‌ای از آن‌ها رخ بدهند، جریان پیشرفت جلو می‌رود. در باره این بایسته‌ها سخن بسیار است، ولی من به عنوان مثال به چند نمونه اشاره می‌کنم.

تحول حکمرانی

بی‌تردید اصلی‌ترین مانع پیشرفت نحوه حکمرانی موجود ماست که بیشترین مقاومت را در مقابل نظریه پیشرفت دارد و از طریق دیوان‌سالاری و بوروکراسی حاکم و نظامات و قواعد و سازمان‌های حکمرانی موجود، بیشترین حمایت را از نظریه توسعه انجام می‌دهد. بنابراین یکی از کارهای مهم تحول حکمرانی موجود است. باید تحولات قابل توجهی رقم بخورند که یکی از مهم‌ترین آن‌ها تحول نهادهای تحول است. در اندیشه امام و رهبری، در بین صدها نهاد موجود، برخی اگر تکان بخورند، تکانه‌های بزرگی در تحول نهادهای دیگر ایجاد می‌شوند. یکی از این نهادها بسیج و سپاه هستند که از نگاه رهبری اگر تحول پیدا کنند، قدرت ایجاد تحول در کل حاکمیت را دارند.

یکی دیگر صدا و سیماست که اگر متحول شود، هم در صحنه اجتماع و هم در صحنه حکمرانی می‌تواند تکانه‌های بزرگی را رقم بزند. به این‌ها نهادهای تحولی می‌گوییم. دانشگاه هم همین طور است. اگر دانشگاه تکان بخورد، تکانه‌های اجتماعی زیادی ایجاد می‌شوند. تحول حکمرانی لایه‌های متعددی دارد.

شکستن گفتمان‌های ناصواب حکمرانی

یکی دیگر شکستن گفتمان‌های حکمرانی است. حکمرانی ما یک سری گفتارها و گفتمان‌های حاکم یا یک سری عادت‌ها و رویه‌هایی دارد که به شدت ضد پیشرفت و توسعه‌گرا هستند. یکی از این‌ها نظام بودجه‌ریزی است که اساساً کل حکمرانی ما را گروگان گرفته است و مدیر جمهوری اسلامی تا اردیبهشت و اول خرداد دارد در به در دنبال بودجه و تخصیص می‌دود و دوباره از مرداد و شهریور دارد در سازمانش بودجه سال بعد را می‌نویسد و تا آخر سال در لابی‌های مجلس و سازمان برنامه و بودجه می‌دود و این وسط فقط تنفس خرداد و تیر و یک کمی از مرداد را دارد. در این میان نفسی می‌کشد و دوباره بودجه. بازی‌ای درست کرده‌ایم که بیش از ۵۰ درصد ذهن یک مدیر کلان در نظام برنامه و بودجه را درگیر کرده که اگر من این را درست نکنم و اگر امسال افزایش پیدا نکند، اگر در آن لابی نباشم و دم آن مدیر را نبینم و حواسم نباشد که آن یکی دارد زیرآبش را می‌زند، پس باید او را بزنم، کارم زار است. به این اضافه کنید بیماری‌هایی را که گریبان بودجه‌بندی را گرفته‌اند. ما بودجه را چند برابر درآمد کشور می‌بندیم و اساساً

کشور را با کسری بودجه مدیریت می کنیم. مدیرانی داریم که حرفه ای مدیریت کشور با کسر بودجه هستند. یعنی می گویند وقتی بودجه سر به سر باشد، باید به همه پول بدهی، ولی وقتی بودجه کم باشد، به یکی ۱۰ درصد و به یکی ۳۰ درصد می دهی و می توانی مدیریت کنی و شرط و شروط بگذاری که اگر می خواهی جزو ۳۰ درصدی ها باشی، باید این سه کار را انجام بدهی، آن حرف را نزنی، آن نگاه را نداشته باشی تا من تو را جزو ۳۰ درصد کسری یا ۱۰ درصد کسری بگذارم. کسری کاملاً در ید مدیریت است. به همین خاطر مدیران، به ویژه در دولت و سازمان برنامه، به شدت علاقه مند به مدیریت کشور با کسر بودجه شده اند، چون احساس می کنند که مجلس و وزرا را دور می زنند و آدم های برنامه ریزی که بودجه در دستشان است و به عبارتی سازمان برنامه ای ها، می توانند حکمرانی کنند. هم تمرکز نظام برنامه بیشتر شده، هم قدرتش بالا رفته. می گویند مجلس هر مصوبه ای می خواهد داشته باشد، من دارم با کسر بودجه بازی می کنم. این ها در تحول حکمرانی نکات مهمی هستند.

تحول حرکت اجتماعی

ما حرکت اجتماعی داریم و یکی از زنده ترین ملت ها و امت های تاریخ هستیم. رهبری بارها به نقل از امام تکرار کرده اند که امت ما حتی از امت رسول الله (ص) هم بهتر و زنده تر، پویا و صاحب حرکت است. ولی حرکت اجتماعی نیازمند اصلاح و تحول است که راجع به آن صحبت خواهیم کرد. این هم یکی دیگر از ضرورت های مهم است و اگر از تحول حکمرانی خیلی مهم تر نباشد، به اندازه آن مهم است.

تحول نهادهای اجتماعی

مسئله بعدی تحول نهادهای اجتماعی است. مایک سری نهاد اجتماعی - خانواده، مسجد، هیئت، تعاونی - داریم. مسئله مدیریت روندهای اجتماعی موضوع مهمی است. یک سری روند به نفع توسعه و یک سری به نفع پیشرفت و یک سری هم روندهای خنثی هستند. اساساً تحلیل و مدیریت روندها مسئله مهم حکمرانی است. مثلاً روند زیارت‌گرایی و اربعین روند بسیار مفیدی است که در دهه اخیر به سمت جریان پیشرفت ایجاد شده است. رهبری به موکب‌دارها گفتند شما می‌توانید تمدن اسلامی را رقم بزنید^۱، نشانه دلالت‌های قدرت اربعین لااقل بر هم زدن نظم سبک زندگی مدرن است. اگر نگوییم که اربعین می‌تواند کل نظم اجتماعی و حکمرانی را به هم بزند، لااقل می‌تواند سبک زندگی غربی و American Life Style را به‌طور جدی زیر و رو کند و قدرت عظیمی برای در هم شکستن سبک زندگی به‌عنوان یکی از ارکان اساسی توسعه دارد.

دفاع مقدس هم یکی از این‌هاست. البته مهم‌تر از دفاع مقدس، جریان دفاع مقدس‌گرایی است. مایک دفاع مقدس داشتیم و یک جریان مبارزه و فرهنگ‌ایثار و شهادت داریم که یک روند است. رهبری بارها گفته‌اند که این روند، انقلاب را نجات داده و یکی از روندهای مثبت ما در عرصه پیشرفت است.

۱. راه‌پیمایی اربعین می‌تواند یک وسیله‌ی گویایی برای تحقق این هدف (تمدن عظیم اسلامی) باشد. بیانات در دیدار جمعی از موکب‌داران عراقی - ۱۳۹۸/۰۶/۲۷

تحول محیط گفتمانی کشور

سلسله تحولات محیط گفتمانی کشور در این منظومه خیلی مهم هستند. روایت‌ها، انگاره‌ها، نمادها، مرجعیت‌های اجتماعی، ضرب‌المثل‌ها و سنت‌های حاکم، ضد پیشرفت و عامل حرکت توسعه هستند. به نظر می‌رسد تجمل از نظر رهبری یکی از سنت‌های حاکم ضد پیشرفت است.

این‌ها را نباید دست کم گرفت. ما تصور می‌کنیم که این‌ها چندان مهم نیستند. این موضوع که اگر از ایرانی‌ها بپرسیم باید چگونه پیشرفت کنیم، چشمشان را می‌بندند و نیویورک اسلامی را در ذهنشان تصویر می‌کنند، مسئله مهمی است. ما دچار الیناسیون و از خودبیگانگی تاریخی شده‌ایم. وقتی به ایرانی می‌گویید راجع به تاریخ کشور حرف بزن، تمام تاریخ تمدنی از ذهنش پاک شده است. اساساً یکی از فناوری‌های اساسی استعمار و توسعه، الیناسیون است. یعنی وقتی می‌خواهد به کشوری وارد شود، یکی از کارهای اساسی‌اش همین است. بحث توسعه و استعمار از نظر من قرین هستند و تاریخ توسعه را همراه با تاریخ استعمار بیان می‌کنم. به نظرم این دقیق‌ترین تعبیر راجع به تاریخ توسعه است. استعمار فرانو وضعیتی است که ما امروز با آن طرف هستیم. به نظرم یکی از بحث‌های مهم استعمار و توسعه، از خودبیگانگی تاریخی است. چرا توسعه می‌تواند عنان شهرسازی ما را در دست بگیرد؟ چون مدیران شهری ما نمی‌توانند دو دقیقه هم راجع به دو هزار شهری که ساخته‌ایم حرف بزنند، ولی اگر بگویید راجع به تحولات شهر لندن بعد از رنسانس، تأثیرات ییزانس یا مثلاً معماری روم در چهار سده اخیر یا تحولات نیویورک از ۱۹۷۰ تا به حال صحبت کن،

ساعت‌ها برایتان حرف می‌زنند.

این از خودبیگانگی تاریخی است که ما نمی‌توانیم حتی پنج دقیقه راجع به بغداد، کوفه و تبدیل یثرب به مدینه، اصفهان، قزوین، یزد، شیراز، کرمان، ساختار تمدنی بی‌نظیر نیشابور، بلخ و سمرقند حرف بزنیم. وقتی انسان، خالی و بی‌تاریخ و بی‌تبار شد، توسعه می‌آید و این خلاء را پر می‌کند. این‌ها تحولات محیط گفتمانی هستند.

گفتمان‌های کلان یا محیط گفتمانی حاکم بر کشور نمی‌گذارند ما در منطق پیشرفت پیش برویم. گفتمان‌هایی مثل «ما می‌توانیم» که انقلاب اسلامی به ما هدیه داد و هدیه بی‌نظیری هم هست، به شدت برای جریان پیشرفت مفیدند. بسط کمی در عین تحول کیفی جریان کنشگران انقلابی در صحنه نیزیکی از بحث‌های بسیار مهم و از ابرراهبردهای امام جامعه لااقل در یک دهه اخیر است. توجه مداوم و صد چندان رهبری به جبهه فرهنگی، جهادی‌ها، دانش‌بنیان‌ها، فعالان عرصه خاطره‌نویسی و جریان روایت و غیره ذلک و... دقیقاً دلالت دهه ۹۰ است. از نظر آماری در برخی زمینه‌ها، از جمله در جریان مستند بیش از صد برابر شده‌ایم. در گام دوم افزایش کمی در عین تحول کیفی مد نظر رهبری است.

جایگاه پیشرفت منطقه‌ای در منظومه پیشرفت

باید منظومه‌ای از فعالیت‌ها در کشور رخ بدهد تا جریان پیشرفت بتواند ما را در مسیر تمدن‌سازی پیش ببرد و تحول اجتماعی رقم بخورد. یکی از این‌ها جریان پیشرفت منطقه‌ای در کنار تحولاتی در حکمرانی و حرکت اجتماعی است.

به عقلانیت و پیشرفت و نظریه‌پردازی در باره آن‌ها و بسط کمی در حین تحول کیفی جریانات در کشور و تحول محیط گفتمانی اشاره شد. هر یک از این موضوعات بحث مفصل و جذابی هستند. یکی از حلقه‌های این زنجیره، مسئله و جریان پیشرفت منطقه‌ای است.

نسبت به جریان پیشرفت منطقه‌ای دو رویکرد وجود دارند: در نگاه اول این سؤال مطرح می‌شود که طرح کلی برای جریان پیشرفت منطقه‌ای چه می‌تواند باشد؟ در نگاه دوم به جای نگاه جریانی به سمت نگاه الگوسازی و نمونه‌سازی و به عبارتی نوعی نگاه گفتمانی می‌رویم.

نگاه جریانی به پیشرفت منطقه‌ای یا نمونه‌سازی؟

نگاه جریانی تلاش می‌کند رشد و پیشرفت و تکامل را در خود این جریان جلو ببرد، ولی نگاه نمونه‌سازی می‌گوید باید روی یک، دو، ده مورد کار کرد و یک الگوی کارآمد قوی موفق دقیق ساخت و بعد با بسط گفتمانی و الگوسازی و اسوه‌سازی، آن را بسط داد. هر دو نظریه در سال‌های گذشته اتفاقاتی را رقم زده و هر دو موارد موفق و شکست‌خورده داشته‌اند و می‌توان به صورت انضمامی در مورد هر دو حرف جدی زد. از نمونه سنتی و قدیمی جهادی‌ها می‌توان به بشاگرد تا نمونه قلعه گنج که بنیاد مستضعفان در آنجا فعال بود، اشاره کرد. این نمونه‌ها سعی کردند یک جا را متحول کنند و آن را در کل کشور بسط بدهند. از نمونه‌هایی که وارد نگاه جریانی شدند، به‌طور ویژه می‌توان به قرارگاه پیشرفت و آبادانی و امثالهم اشاره کرد. هر دو نمونه هم طرفدارانی دارند.

پنج نکته در باره جریان پیشرفت منطقه‌ای

یکی از زنجیره‌های مهم منظومه حرکت پیشرفت، جریان پیشرفت منطقه‌ای است. جریان پیشرفت منطقه‌ای سوای الگوهایی که در نگاه گفتمانی می‌سازد، می‌تواند یک جریان باشد و طرحی کلی در مورد آن ارائه داد. در باره این موضوع به پنج نکته اشاره می‌کنم و سپس به بحث اصلی یعنی پیشرفت منطقه‌ای می‌پردازم.

۱. اصلاح تدریجی یا تحول؟

در پیشرفت منطقه‌ای، نگاه جنبشی نهضتی بسیار ضروری است و این غیر از ایده‌هایی است که اصلاح تدریجی را در نظر دارند.

ایده کانونی اصلاح تدریجی می‌گوید باید در یک فرآیند نرم اصلاح اجتماعی که معمولاً هم زمانبر است، جامعه را به تدریج اصلاح کنیم تا در آن تغییرات گسترده صورت بگیرند. این ایده معمولاً روی نیروسازی و خلق فضای نهادهای اجتماعی، نهاد تربیت، شرکت‌هایی که فضای اقتصادی را سرو سامان می‌دهند

و پشتیبانی می‌کنند، انواع و اقسام ایده‌های علوم انسانی متمرکز می‌شود و تغییرات نرم و آرام را مطرح می‌کند. البته وارد سیاست هم می‌شود، حزب تشکیل می‌دهد، فعالیت پارلمانی می‌کند و نیروهایش را وارد انتخابات می‌کند و این نوع فعالیت‌ها را انجام می‌دهد. جبهه ملی تمام این ایده‌ها را داشت.

در مقابل، ایده‌هایی هستند که به جای اصلاح تدریجی، روی نظریه تحول یا به عبارتی روی ایده تحول جهشی متمرکز می‌شوند، چون به این موضوع قائل‌اند که تغییرات مهم اجتماعی غالباً با خلق جنبش‌ها و نهضت‌های اجتماعی و ایجاد جریان‌های گفتمانی گسترده آغاز می‌شوند و بسیاری از اتفاقات را باید پس از آن رقم زد. مبنای نظری و معرفتی این جریان، متفاوت است. این منازعات در طول ۱۵۰ سال گذشته در مقاطع مختلف بین جریان‌های اجتماعی رخ داده‌اند. به‌طور ویژه امام روی ایده تحول اجتماعی متمرکز شدند. بعد از انقلاب مهندس بازرگان در دولت موقت گفت که دوران انقلاب و نهضت به پایان رسیده و مردم باید بروند و در خانه بنشینند. دولت و State بر سر کار است و می‌خواهد مسائل را حل کند و امور را جلو ببرد. بعد امام سخنرانی مهمی می‌کنند و می‌گویند نهضت به پایان نرسیده و ادامه دارد. شعار «نهضت ادامه دارد» از این به بعد مطرح شد. خیلی‌ها معنای این شعار و دوگانه خلق شده و ایده‌های نهضتی‌ای را که امام پی‌درپی مطرح کردند، نمی‌دانند.

آن روزها بر سر بسیاری از موضوعات بحث بود، از جمله اینکه دانشگاه چگونه اصلاح می‌شود و تغییر پیدا می‌کند. اصلاحات باید تدریجی باشند یا انقلاب فرهنگی لازم است؟ در جمهوری

اسلامی همیشه این اختلاف نظرها در بسیاری از موضوعات، از جمله اقتصاد مطرح بوده‌اند. رهبری جزو کسانی است که این دوگانه را بارها تبیین کرده و توضیح داده است. امام جامعه به دلایل متعدد درونی و بیرونی معتقدند و در سخنرانی‌های پی‌درپی، به‌ویژه بعد از بیانیه گام دوم تأکید کرده‌اند که اکنون زمانه تحول است. در دیداری که رهبر انقلاب در سال ۹۹ با دانشجویان داشتند، دوگانه اصلاح تدریجی یا تحول جهشی را مطرح و تصریح کردند که اکنون زمانه اصلاح تدریجی نیست و زمانه تحول جهشی است.

قبل از آن با اشاره به تحول در ۱۴ خرداد، یک فرمول اجتماعی را ارائه می‌دهند و می‌گویند هر وقت دو موضوع به علاوه هم شدند، یعنی استعدادهای حداکثری و مسائل پیچیده شدند، زمانه تحول است. باید به سراغ ایده‌های تحول جهش و فناوری‌های جنبشی و نهضتی و کارهایی از این قبیل برویم. بحث جنبش‌های اجتماعی صرفاً متعلق به انقلاب اسلامی نیست و یک ادبیات زنده پویای جهانی است. اپوزیسیون انقلاب اسلامی هم درگیر همین دوگانه اصلاحی و جنبشی است که باید جمهوری اسلامی را با اصلاحات تدریجی تغییر بدهیم یا با فناوری‌های جنبشی؟ این موضوع به جهان اسلام هم اختصاص ندارد و برای اکثر کسانی که مسئله‌شان تغییر تحولات اجتماعی است، مهم است که با کدام فناوری تغییر ایجاد کنند و جلو بروند.

در جریان پیشرفت و به‌طور خاص پیشرفت منطقه‌ای، جریان جنبشی و نهضتی ضرورت دارد و به علت اینکه زمانه، اساساً

زمانه تحول است. فرمول حداکثری شدن استعدادها و پیچیده شدن مسائل و بیانیه گام دوم هم که در باره عصر جدید جمهوری اسلامی و هنگامه تحول تاریخ حرف می‌زند، پیش روی ما هستند و همه از نظم جدید جهانی حرف می‌زنند. در میان تحولات، ساده‌ترین آن‌ها افول و بلکه سقوط سنگین Nation State - به عنوان یکی از ابرنظم‌های سیاسی حاکم از قرن ۱۸ است. دنیا در معرض سلسله تغییرات شگرفی است. تمام این‌ها نشان می‌دهند که ایده‌های معطوف به انقلاب اسلامی، به‌ویژه ایده‌های تحولی را که پیشرفت از مهم‌ترین آن‌هاست، باید با نرم‌افزار تحول جلو ببریم که به معنی فناوری‌های جهشی و جنبشی و نهضتی‌ای است که ما را به سمت گفتمان‌سازی‌ها و شبکه‌سازی‌های متفاوتی می‌برد.

۲. موج جدید؛ جهادی‌ها و پیشرفت منطقه‌ای

حرکت گروه‌های معتقد به پیشرفت منطقه‌ای از اول انقلاب شروع شد، اما حدود ۱۵ سال است که به صورت جدی در کشور مطرح شده است. تجربه جهاد سازندگی، تجربه حاج عبدالله والی و دو دهه بعد از آن تجربه قرارگاه محرومیت‌زدایی سپاه، قرارگاه پیشرفت، بنیاد علوی و... نمونه‌ای از این تلاش‌ها هستند. در این زمینه یک جریان جدی زنده وجود دارد، اما هنوز به جریان یا حرکت عمومی تبدیل نشده است. باید به حرکت پیشرفت منطقه‌ای که یک جریان به‌شدت رها شده و بی‌هویت است، سر و سامان داد. در حال حاضر حداقل ۳۰۰، ۴۰۰ گروه وجود دارند که هدف خود را پیشرفت منطقه‌ای تعریف می‌کنند و در این حوزه سابقه هم دارند. هویت بخشی، جریان‌سازی و

تعیّن بخشی به این گروه‌ها.

باید بررسی کرد و دید که این‌ها چند دسته‌اند و روی چند طرح کار می‌کنند. جریان جهادی و اجتماعی کشور باید با جریان پیشرفت منطقه‌ای گره بخورد. به نظر می‌رسد که با یک شوک ابتدایی می‌توان حداقل یک سوم موج جریان جهادی کشور را به جریان پیشرفت منطقه‌ای گره زد.

اگر در کشور ۳۰ تا ۴۰ هزار گروه جهادی و اجتماعی داریم، با یک شوک ابتدایی می‌شود حداقل یک سوم یا یک چهارم را پای کار آورد تا منطق جریان پیشرفت منطقه‌ای را منطق حرکتی خود بدانند. این کار شدنی است و تجربه‌اش را هم بارها داشته‌ایم. صد برابر شدن تعداد گروه‌های جهادی در کمتر از دو دهه گذشته نشان می‌دهد که می‌شود در حوزه پیشرفت حرکت عمومی ایجاد کرد.^۱

۳. ضریب دادن به تفاوت پیشرفت منطقه‌ای با توسعه

منطقه‌ای

باید تفاوت رویکرد پیشرفت منطقه‌ای و توسعه منطقه‌ای در سطوح مختلف فکری گفتمانی و عملیاتی شکل بگیرد. واقعیت

۱. رهبری در ایده گسترش جریان جهادی‌ها از همین ایده بهره گرفتند. موجی در جریان جبهه فرهنگی انقلاب و موجی در جریان هیئتی کشور داشتیم و این دو کمک کردند و ناگهان موج جهادی کشور را جلو بردند. تقریباً از دهه ۷۰ که دغدغه احیای جهاد سازندگی، تبدیل به دغدغه عناصر انقلابی شد تا ابتدای دهه ۹۰ نهایتاً منجر به تشکیل ۲۰۰، ۳۰۰ گروه جهادی شد، ولی امروز داریم راجع به حداقل ۲۰، ۳۰ هزار گروه جهادی صحبت می‌کنیم. اگر ثبّتی‌ها و مراکز نیکوکاری و خیریه‌ها و... را به صورت جدی سرند کنیم، ۲۰، ۳۰ هزار گروه واقعی باقی می‌مانند. بخش دوم طرح کلی این است.

این است که تا این تفاوت عیان و تبدیل به یک تنازع جدی فکری و جریانی نشود، دو تلاش قبلی نمی‌توانند ثمر چندانی داشته باشند. این حوزه به یک گفت‌وگوی جدی انضمامی نیاز دارد که در حال حاضر وجود ندارد. جریان پیشرفت به شدت درون‌گراست و حتی در درون خودش هم گفت‌وگو نمی‌کند، چه رسد به گفت‌وگو با جریان توسعه منطقه‌ای. جریان توسعه منطقه‌ای دنباله جریان آکادمیک و نهادهای رسمی جمهوری اسلامی را گرفته، سینه‌اش را جلو داده و بودجه‌های بیت‌المال را خرج می‌کند و در فکر و عمل به رکود رسیده است. این دوگانه باید عیان بشود و یکی از راهکارها گفت‌وگوی جدی انضمامی است.

۴. پیشرفت شبکه‌ای در کنار پیشرفت منطقه‌ای

پیشرفت منطقه‌ای اگر با پیشرفت شبکه‌ای گره نخورد، قطعاً به دام توسعه منطقه‌ای می‌افتد. مثلاً در شهرداری مسئله شهر و پیشرفت باید با حرکت کلان‌تر شبکه‌ای در موضوع شهر و پیشرفت گره بخورد، و گر نه جریان پیشرفت منطقه‌ای شهر پیشرفته گرفتار دام توسعه منطقه‌ای خواهد شد.

بخش زیادی از جریان توسعه و ظلم و فساد که یک منطقه را دچار توسعه می‌کند و به محرومیت می‌کشاند، در سپهر منطقه‌ای قابل حل نیست. مثلاً فرض کنید در پیشرفت منطقه‌ای به این جمع‌بندی رسیده‌ایم که کشاورزی منطقه‌ای باید رونق بگیرد و برای این کار، باید جریان دلالی از بین برود. جریان دلالی در پیشرفت منطقه‌ای جایی ندارد و اگر شبکه‌ای از جریان‌های پیشرفت منطقه‌ای وجود نداشته باشند که با همدیگر علیه دلالی اقدام کنند، کار پیش نمی‌رود. از این نوع مسائل فراوان

داریم. اگر جریان پیشرفت منطقه‌ای در عرصه ملی دستش را در دست جریان پیشرفت شبکه‌ای نگذارد و با هم جلو نروند، جریان پیشرفت منطقه‌ای عملاً شکست می‌خورد. یعنی حتی یک جهادی خیلی خوب یا یک گروه خیلی خوب که اتفاقاً پیشرفت را هم خیلی خوب فهمیده‌اند؛ نقشه پیشرفت هم دارند؛ با مردم هم ارتباط گرفته‌اند؛ اگر بخواهند منطقه را به تنهایی متحول کنند، تقریباً کار غیرممکنی است.

اگر با نگاه الگوساز و نمونه‌ساز به پیشرفت منطقه‌ای نگاه کنیم به دام توسعه منطقه‌ای می‌افتیم. چون شأن الگوساز و نمونه‌ساز اساساً بیشتر گفتمانی است. با اینکه به این دام می‌افتد ممکن است در بازنمایی الگویی‌اش وجوهی را پررنگ‌تر کند که در کشور جریان ساز بشود، اما اگر من واقعاً بخواهم یک جریان را به معنای واقعی حاق پیشرفت منطقه‌ای ببینم و بگویم این رفت و به معنای واقعی کلمه پیشرفت منطقه‌ای را رقم زد، چنین چیزی رخ نمی‌دهد.

در حکمرانی فعلی خیلی‌ها به سراغ قدرت مرکزی می‌روند و معتقدند که باید در تهران، مجلس یا دولت لابی‌ای را سامان داد تا بتوان در پیشرفت منطقه‌ای جلو رفت. این همان ایده مرکز به پیرامون و ایده کانونی توسعه است. قدرتی در یک نقطه متمرکز شده و پول و سیاست و امنیت و همه چیز را به دست گرفته و همه مناطق کشور را به خود وابسته کرده است. در مقابل قدرت مرکزی، شبکه است که می‌تواند قدرت خلق کند. این مسئله در نقاط مختلف دنیا هم رخ داده و مختص به ما نیست. وقتی قرار است با یک قدرت مرکزی چالش کنیم و با او درگیر

شویم و مثلاً می‌خواهیم یک قدرت نظامی مرکزی را بنزیم، هسته‌های مقاومت متعددی را شکل می‌دهیم و این‌ها را در مبارزه، تبدیل به شبکه می‌کنیم. وقتی می‌خواهیم یک اقتصاد مرکزیت‌گرای قوی را بنزیم، اقتصادهای خرد شبکه‌ای را شکل می‌دهیم تا با همدیگر بتوانند قدرت شبکه‌ای خلق کنند. وقتی که نهاد علمی قدرتمند مرکزیت‌دار داریم، یکی از راهکارهای شکست دادن آن، ایجاد جریان خرده قدرت‌هایی است که با هم شبکه را تشکیل می‌دهند.

وقتی یک نظام دیوان‌سالار (سیستم بوروکراتیک) قهار وجود دارد که با یک ایده کانونی، همه را می‌زند و نابود می‌کند، راهکار شکست دادنش ایجاد خرده قدرت‌ها و هسته‌ها و نهادهای اجتماعی و خرده رسانه‌هایی است که با هم شبکه بسازند و آن‌ها را بشکنند. در حال حاضر به جای رویکرد شبکه‌ای، ایده مرکزیت‌گرا حاکم است. مثلاً ایده کانونی نمایندگان مجلس این است که چگونه پیشرفت را رقم بزنند و تلاش می‌کنند لابی خودشان را در تهران تشکیل بدهند. بسیاری از چهره‌های برجسته که یک کمی نمک سیاسی هم پیدا می‌کنند، به این دام می‌افتند. وقتی هم که می‌پرسید راهکار چیست؟ می‌گویند در فلان اختصاص بودجه یا سفر استانی فلان مسئول، فلان هم محلی را در دفتر فلان وزیر پیدا می‌کنیم و با ایجاد لابی‌گری در درون ساختار سیاسی، اتفاقی را در جریان پیشرفت منطقه‌ای رقم می‌زنیم.

شکل دهی به شبکه تناقضی با نقش حاکمیت ندارد؛ یعنی شبکه لزوماً خارج از سیستم نیست و ممکن است در سیستم هم باشد.

صحبت از شبکه (Node) و نظام ارتباطات است. در مقاطعی ممکن است این شبکه‌ها در نقطه‌ای از حاکمیت هم قرار بگیرند، اما خودشان هم به مثابه یک عنصر اصالت دارند و کار می‌کنند. من الزاماً حاکمیت ستیز نیستم که بگویم همه بیرون هستند و این شبکه هم بیرون است. اساساً با این منطق خیلی همراه نیستم و این منطق را قبول ندارم که دوگانه نهضت-State را بسازم.

۵. طراحی‌های ذومراتب و تشکیکی

ارائه گفتمان و طراحی‌های ذومراتب و تشکیکی برای شکل‌گیری نظام گسترده اقتدا به چه معناست؟ در جریان پیشرفت منطقه‌ای، ارائه طراحی‌های ذومراتب الزامی است. وقتی می‌گوییم این است و لاغیر و فقط با این درصد از شاخص‌ها می‌توان پیشرفت منطقه‌ای داشت. موقعی که شاخص‌هایی را می‌چنینیم که حداقل افراد جامعه می‌توانند با فرآیندها، ویژگی‌ها، شایستگی‌ها و طراحی‌هایش ارتباط برقرار کنند. موقعی که وارد این فضا می‌شویم و آن را تشکیکی، ذومراتب و دارای سیر تکاملی نمی‌بینیم، نظام اقتدا را نابود می‌کنیم و طیف گسترده‌ای از آدم‌ها نمی‌توانند به آن پیوندند؛ چون فرد می‌گوید این کاری است که باید سه سال روی آن کار مطالعاتی انجام بدهم؛ این قدر سابقه خاص و این شایستگی‌ها را داشته باشم و جزو چه و چه باشم تا بتوانم این کار را انجام بدهم. وقتی وارد این فضا می‌شویم، نظام اقتدا را نابود می‌کنیم. ولی وقتی می‌گوییم حرکت باید نهضتی، جنبشی باشد و یک سوم جریان جهادی و اجتماعی کشور باید پای کار بیایند و آدم‌های زیادی باید احساس کنند که من می‌توانم با پیشرفت

منطقه‌ای ارتباط بگیرم؛ من هم جزو پیشرفت منطقه‌ای هستم و پای کار پیشرفت منطقه‌ای آمده‌ام تا بتوانم جریان اقتدارا شکل بدهم و مردم به این جریان پیوندند و یک نظام گسترده شکل بگیرد. برای این کار باید قدرت ذومراتبی و تشکیکی داشته باشیم که غیر از تنزل است. تنزل یعنی توی سر شاخص‌ها زدن و ادعا کردن که پیشرفت همان توسعه است و نباید سخت گرفت تا همه ببایند. اما جریان ذومراتبی و تشکیکی یعنی مرحله به مرحله و به صورت تدریجی بالا آمدن. معمولاً مصلحان جدی اجتماعی که تاریخ را تغییر دادند کسانی بودند که توانستند جریان ذومراتب و تشکیکی را سامان بدهند.^۱

۱. به عنوان مثال از پیامبر (ص) شروع می‌کنم. شاخص‌های جدی تفاوت ایمان و کفر و مؤمن و کافر جود دارند. شرک رد پای مورچه سیاه است در شب سیاه و روی صخره سیاه. از قولوا لا اله الا الله تفلحوا تا شرک، ذومراتب جریان ایمان است. من می‌توانم بگویم تو با قولوا لا اله... بیا و من در مراتب ذومراتبی تو را به لحظه اوج انسان مخلص می‌رسانم و تو از این لحظه شروع می‌کنی. اما اگر در آن لحظه بگوید نگاه کن. ایمان یعنی پیامبر. پیامبر می‌شوی یا نه؟ بخش زیادی از جامعه می‌گویند مخلص شما هم هستیم. خیلی چیز خوبی است، ولی این چیزی که تو می‌گویی شدنی نیست و من اصلاً نمی‌توانم حتی به آن فکر کنم و با آن ارتباط بگیرم.

بله ما باید اسوه حسنه پیامبر (ص) و این جریان ذومراتب را داشته باشیم. علاوه بر این، تنوع قله‌ها و تنوع الگوها را هم داریم و آدم‌ها با گرایش‌های مختلف می‌توانند به آن‌ها پیوندند. عده‌ای می‌گویند الگوی ما امام حسن (ع) است. آن‌هایی که اهل درس هستند، می‌گویند امام صادق (ع) الگوی ماست. همه این‌ها انسان ۲۵۰ ساله و در جریان تحولات تاریخی همه نور واحده هستند. ولی شاید ۲۰۰، ۳۰۰ الگو در جریان الگوپذیری اسلامی، از اهل بیت (ع) تا اصحابشان وجود داشته باشند. طرف کمی مطالبه‌گر است و زیاد نمی‌تواند عصیانیتش را کنترل کند، می‌گوید من ابوذری هستم. یکی می‌گوید من سلمان، مالک اشتری، میثم تمار یا عمار ام. ما چنین بدنه‌ای داریم که می‌شود

حرفم این است که اگر پیشرفت منطقه‌ای بخواهد به جریان گسترده‌ای تبدیل بشود و جریان توسعه منطقه‌ای را کنار بزند و در زنجیره تحولی و نهضتی حرکت کند، باید در مقابل مخاطب

به آن اقتدا کرد.

مسئله این است. همان طور که ما یک صراط داریم و راجع به آن حرف می‌زنیم، یک جریان سبیل و طرق هم داریم. «طرق عندالله بعدد انفس الخلائق». ما در قرآن یک سبیل داریم و یک صراط. سبیل نباید شما را از بازی صراط خارج کند. شما نباید از بازی ایمان به بازی کفر بروید، ولی بازی ایمان باید یک بازی تشکیکی ذومراتب تدریجی باشد که انسان‌ها بتوانند از لحظه شروع در آن وارد شوند و مرحله به مرحله با آن رشد کنند و به کمال برسند.

اما اگر از لحظه اول خیلی قاطع و محکم بایستی و بگوئی صراط فقط این قله است. بالاترین لحظه تشکیک، بالاترین مرتبه ذومراتبی این است و فقط در این مسیر ممکن شده. در اینجا کاملاً وارد یک فضای بسته می‌شوی. بلکه انسان انقلابی با انسان غیرانقلابی، انسان ولایی با انسانی که ولایت طاغوت را پذیرفته، دو انسان‌اند، اما انسان ولایی از شاخه‌ی ضرغام شروع می‌شود تا چمران و شهید مطهری. نمی‌شود گفت که معرفت و عرفان فقط مثل شهید مطهری و شهید چمران و فهم نظام‌مندی فقط مثل شهید بهشتی.

من می‌گویم اگر می‌خواهی انقلاب اسلامی شکل بگیرد، امام خمینی باید قبل از انقلاب یک کاری می‌کرد که انسان‌ها با تنوع‌های مختلف بتوانند بگویند من دیگر شاهنشاهی نیستم و انقلابی هستم. اگر شاخص‌های انقلابی‌گری‌اش می‌شد نواب صفوی؛ می‌گفت مثلاً من یک اندرزگو دارم، یک نواب صفوی دارم، دو سه تا شهید دارم و چهره‌های شاخصی مثل آیت‌الله طالقانی را دارم، این‌ها یعنی انقلابی که در اطراف من هستند. فقط هر کسی که شبیه این‌هاست بیاید و در دایره انقلاب بایستد، کار به نتیجه نمی‌رسد. شاخص‌های امام خیلی مشخص بودند که از آن نظام به این نظام حرکت کنی و بیایی و این طرف بایستی. معالم‌الطریق می‌گذاشت. ولی حرف من این است که اگر امام می‌خواست انقلابش گسترده‌تر شود، باید یک کاری می‌کرد که بقال محله هم می‌دانست که نسبتش با انقلاب چیست و چگونه از این مرز به این طرف بیاید تا لات محل تا علما و مراجع تراز اول، بفهمند که این طرف خط هستند یا آن طرف خط.

یک جریان تشکیکی را سامان بدهد.

اگر کاری کردیم که وقتی می‌گوییم پیشرفت منطقه‌ای، طرف بگوید ۱. من باید عظم خیلی کار بکند که به پیشرفت منطقه‌ای بیایم. ۲. باید توانمندی اجتماعی خیلی بالایی داشته باشم که به پیشرفت منطقه‌ای بیایم. ۳. باید سابقه جهادی جاندار قوی داشته باشم که به پیشرفت منطقه‌ای بیایم. ۴. باید ارتباطات حکمرانی من جاندار باشند. ۵. باید دستمایه خوبی داشته باشم. اگر با این شاخص‌های حداکثری شروع کنید، در کل کشور فقط چند صد نفر می‌توانند کار پیشرفت منطقه‌ای را جلو ببرند. تازه آن هم به شرط اینکه شما را بپذیرند.

برای درست کردن یک جریان، باید یک جریان ذومراتبی را ایجاد کرد که اگر دانشجوی دانشکده‌ای مثلاً در ابهر احساس کرد که می‌تواند ابهر را تکان بدهد، به او بگویید، بله. چرا نتوانی؟ بسم‌الله! این شروع مسیر است. من هم در نقطه اول شروع مسیر هستم. اگر دهیاری در جایی گفت بحث پیشرفت و توسعه منطقه را شنیده و رهبری گفته پیشرفت و او می‌خواهد در مسیر تمدن اسلامی در پیشرفت منطقه مشارکت داشته باشد؛ بگویید بسم‌الله. برای تو هم نقطه شروعی هست و او بتواند جای خود را در این عرصه پیدا کند، ولی معنایش این است که این جریان ذومراتب است و یک وقت فکر نکنی که جای همین حداقلی است که ایستاده‌ای. این یک جریان است. اگر بخواهیم اقتدا به جریان پیشرفت منطقه‌ای و مبارزه با توسعه تبدیل به یک جریان گسترده شود، باید بتوانیم یک جریان ذومراتب و تشکیکی را سامان بدهیم.

برای پیشرفت وارد منطقه شدیم

این پیش فرض ها برای جلو بردن منظومه پیشرفت و جریان پیشرفت منطقه ای مهم هستند. فرض کنید می خواهیم در یک کار پیشرفت منطقه ای را انجام بدهیم و با این پیش فرض ها به یک واحد کوچک رفته ایم. در اینجا چهار پرسش تعیین کننده مطرح هستند.

حل مسئله یا حرکت عمومی؟

زمانی که وارد یک جامعه، حاشیه شهر، شهر یا یک روستا می شویم، نحوه ورود ما فرق می کند. آیا قرار است در آن جامعه مسئله حل کنیم و وارد جریان حل مسئله شویم یا می خواهیم وارد جریان حرکت عمومی شویم. کدام یک از این ها مقدم هستند. ممکن است کسی پاسخ بدهد هر دو! هم حل مسئله و هم حرکت عمومی ایجاد می کنیم؛ ولی بحث بر سر تقدم و اولویت و اصالت است. اصالت دادن به هر کدام از این ها، شیوه ورود و مواجهه ما با منطقه یا محله را متفاوت می کند. این سؤال برای کنشگرانی که به صورت متمرکز و جدی درگیر

کنش منطقه‌محور و محله‌محور هستند، بسیار حائز اهمیت است. اگر بخواهیم به عنوان یک کنشگر جدی در منطقه‌ای فعالیت کنیم، باید با نقشه وارد شویم. یعنی از کلیت منطقه و رویکردهای اثرگذاری آن آگاه باشیم و خلاها و اولویت‌ها را پیدا کرده باشیم. داشتن طرح و نقشه ورود از این جهت مهم است که حضور ما در منطقه باید نهایتاً تحول یا لااقل تغییر ایجاد کند. بدون شک بدون فکر و انتخاب رویکرد و پیگیری طرح‌ها تا نقطه اقدام و اثربخشی نمی‌توان تحولی را رقم زد. اگر دغدغه تحول اجتماعی و ایجاد تکانه در منطقه هدف باشد، آن وقت ورود از نقطه حل مسئله با ورود از نقطه حرکت عمومی ساختار نقشه تغییر می‌کند.

پرسش این است که کدام اولویت و اهمیت و اصالت دارد؟ کدام دیگری را سامان و کدام نقطه ورود را تغییر می‌دهد. اصل بحث اینجاست که در جریان «پیشرفت»، قیام و حرکت مردم اصالت دارد. یکی از تفاوت‌های جدی پیشرفت و توسعه این است که در جریان پیشرفت، لحظه‌ای در نقطه پیشرفت قرار دارید که مردم را به میدان آورده باشید. به میدان آمدن مردم برای جریان پیشرفت‌گرا اهمیت دارد؛ اما جریان توسعه تا مدت‌ها قبل اساساً میدان آوردن مردم را ضروری نمی‌دانست. رویکردهای متأخر توسعه بر اساس ایده تسهیل‌گری سعی کرده میان مردم و توسعه نسبتی را برقرار کند. در این رویکردها یک عده تسهیل‌گر و یک عده توسعه‌گر فکر می‌کنند و به ایده و نقشه‌ای می‌رسند و آن را اجرا می‌کنند. نکته اینجاست که توسعه‌گران بعد از طراحی نقشه تلاش می‌کنند مردم منطقه را با

خود همراه کنند. اینجاست که نقش تسهیل‌گر به عنوان واسطه میان مردم و توسعه‌گران معنا می‌شود.

مثال ورود توسعه‌گرا برای تحول در یک منطقه، تجربه تیم آقای گراوند در جزیره هرمز است که با همکاری بنیاد برکت به این جمع‌بندی رسیدند که وقتی مناطق مشابه هرمز در دوبی، ابوظبی، کیش، قشم و ... در گردشگری موفق بوده و متحول شده‌اند، اگر در هرمز هم مانند این مناطق بر گردشگری تمرکز کنیم، می‌توان تحولی جدی را در منطقه رقم زد. در این جمع‌بندی، فهم یک تیم بیرونی با همراهی زور و پول حاکمیت به نقشه تحول منطقه رسید. به این ترتیب جزیره هرمز که در کل عمر خود به پدیده گردشگری فکر هم نکرده بودند وارد فرایند گردشگری شد.

این یک شیوه ورود است که توسعه‌گر مسئله را در یک فضای کلان تشخیص می‌دهد و روی آن مطالعه می‌کند و در محیط وارد جریان حل مسئله می‌شود.

اما جریان پیشرفت معتقد است که اساساً پیشرفت بدون به میدان آوردن مردم محقق نمی‌شود و چالش اصلی انقلاب اسلامی در تمدن‌سازی همین است. به همین دلیل مردم‌سالاری دینی ابر نرم‌افزار انقلاب است. مهم‌ترین بنیان نظری این ایده چیست؟ «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (حدید/۲۵) اساساً اقامه قسط نه کار انبیاست، نه کار اولیا و فقط کار مردم است. انبیا و اولیا فقط زمینه قیام مردم را فراهم می‌کنند.

عنصر پیشرفت‌گرا به منطقه می‌رود، ولی اساساً قرار نیست او

پیشرفت و عدالت و قسط را رقم بزند؛ بلکه قرار است که مردم برای اقامه قسط به پا خیزند و به میدان بیایند. تا وقتی مردم به میدان نیایند، در منطق توسعه حرکت می‌کنیم.

حل بسیاری از مسائل برای انبیا ساده بوده است، ولی چون می‌خواستند جریان حرکت مردمی و هدایت اجتماعی منجر به تحول اجتماعی شود، گاهی وقت‌ها مدت‌ها صبوری می‌کردند و حتی اجازه خطا به مردم می‌دادند. گروه جهادی‌ای که به منطقه‌ای می‌رود و می‌گوید تشخیص من این است که این روستا و این حاشیه شهر آغول ندارد و همه توان خود را صرف ساخت آغول در منطقه می‌کند، باید بداند که در منطق توسعه است و این نگاه غیربومی و غیرمردمی نمی‌تواند در منطقه تحول ایجاد کند و اگر مردم به میدان نیایند، تمام تشخیص آن‌ها در بهترین حالت در منطق توسعه است.

برای فهم بهتر مطلب مثالی می‌زنم. آقای عظیمی از پیشکسوت‌های جهاد سازندگی می‌گوید: «به روستایی رفتیم و در مورد آنجا مطالعه کردیم و با تعامل با مردم به این جمع‌بندی رسیدیم که اگر در این روستا شیوه آبیاری تغییر کند، اقتصاد روستا متحول می‌شود. من می‌توانستم با کمک بچه‌های جهاد، این کار را با ییل مکانیکی، بولدزر و تجهیزاتی که داریم، در ظرف یک هفته انجام بدهم؛ اما شش ماه طول کشید تا ۳۰۲ خانواده آنجا را پای کار آوردم. ولی بعد از شش ماه آن جامعه زنده شد. فقط آب نیامد، بلکه حیات اجتماعی شکل گرفت.» مردم خواستند و خودشان پای کار آمدند، خودشان کردند و به این ترتیب روابط اجتماعی و تعاملات اجتماعی تغییر کردند و

مبنایی برای تحول اجتماعی شدند. او می‌توانست مثل خیلی از کارهایی که ما انجام می‌دهیم در ظرف یک هفته این کار را انجام بدهد، ولی این کار را نکرد.

چه قدر راه روستایی برای نجات روستاها زده شدند که همان‌ها باعث خالی شدن آن‌ها شدند. دوستان جهادی خاطرات مفصلی در این زمینه دارند که راه روستایی زدیم که روستا رونق پیدا کند و مشکلات روستایی تمام شوند و سال بعد برگشتیم و دیدیم جاده و راه روند مهاجرت را تسریع کرده است. تشخیص توسعه‌گر این بود که احداث راه روستایی باعث بهتر شدن زندگی مردم می‌شود؛ در صورتی که اول باید آن را به خواست جمعی مردم، یعنی خواسته‌ای که درونی باشد و بتواند اراده جمعی را پای کار بیاورد تبدیل می‌کرد. رهبری در بیانیه گام دوم می‌فرمایند که جانمایه پیشرفت همه جانبه اراده ملی و عزم جمعی است. تا زمانی که اراده و عزم جمعی خلق نشود، اساساً نمی‌توان راجع به جانمایه پیشرفت صحبت کرد. لذا رکن اساسی پیشرفت عزم و اراده جمعی است.

موضوعاتی مانند اراده، عزم و هویت جمعی در جریان پیشرفت اصالت دارند، در صورتی که در رویکرد توسعه این نگاه‌ها معمولاً اهمیتی ندارند. در توسعه معمولاً مسائل اصلی، مسائل کالبدی از قبیل جاده زدن، لوله‌کشی آب، ساختن خانه روستایی و مدرسه مهم هستند. در جریان پیشرفت می‌گوییم که باید میل به سوادآموزی ایجاد و سپس نهضت سوادآموزی راه‌اندازی و بعد ساختمان مدرسه احداث شود. مدارس زیادی توسط خیرین و نهادهای حاکمیتی ساخته شدند که دارند خاک می‌خورند.

چون از بیرون به این موضوع نگاه شد که لازمه پیشرفت یک منطقه علم و لازمه گسترش علم این است که مردم باسواد شوند و لازمه باسواد شدن تأسیس مدرسه است، در حالی که به این شکل جریان علمی در منطقه به وجود نمی‌آید. معنی این حرف این نیست که نباید مدرسه‌سازی کرد. مدرسه را باید ساخت، ولی اگر میل به جریان علم‌گرایی و تحول در منطقه ایجاد نشود، نمی‌توان اراده‌ها و عزم مردم را برای تحول علمی به میدان آورد و بدون به میدان آمدن مردم، تحول رقم نخواهد خورد.

در حدیث «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَمُسْلِمَةٍ» وجود دارد. در این حدیث تأکید بر طلب علم است. یعنی نگفته که التَّعَلُّمُ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ بلکه تأکید بر طلب العلم است. طلب علم، خلق طلب، ایجاد طلب، ایجاد شوق و بعد ایجاد اراده برای علم‌آموزی موضوعیت دارد و این از خود علم بهتر است. خیلی وقت‌ها برای ایجاد حرکت عمومی، ایجاد طلب موضوعیت دارد.

بحث اصلی این است که انتخاب نقطه شروع از «حرکت» یا از «مسئله»، مواجهه ما را در منطقه جهت می‌دهد. با مثالی که از آقای عظیمی و در مورد مدرسه‌سازی زدم، مشخص می‌شود که چگونه می‌توان در نقطه ورود به منطقه از «حرکت» آغاز کرد و تحول را بر مبنای ایجاد حرکت عمومی در یک منطقه رقم زد یا چگونه می‌توان بر مسئله‌ها تمرکز کرد و تحول را بر مبنای حل مسئله رقم زد.

رویکرد حرکت محور به دنبال نفی رویکرد حل مسئله نیست. وقتی از حل مسئله و حرکت عمومی می‌گوییم در واقع در باره

اصالت حرف می‌زنیم که کدام بر دیگری اولویت دارد. سؤال اصلی این است که کدام محور آن یکی است. ادعای روشن رویکرد حرکت محور این است که اگر اولویت تحول در منطقه یا محله را حرکت عمومی مردم بدانیم، اولاً شیوه حل مسئله و ثانیاً اولویت مسائل تغییر می‌کنند و ثالثاً در جریان حل مسئله، اهمیت مسئله‌ای که مبتنی بر اراده و حرکت جمعی باشد، در ایجاد پیشرفت و تحول اجتماعی از مسئله‌ای که از بیرون تشخیص داده می‌شود بیشتر است. مثلاً در مثال الگوی توسعه جزیره هرمز تشخیص از بیرون این بود که آنجا با گردشگری نجات پیدا می‌کند، اما اگر دیدگاه مردم را برای تحول در منطقه می‌پرسیدند، قطعاً اولویت خودشان تحول صیادی بود. ساختار بومی آن‌ها با صیادی هماهنگ بود و قرن‌ها در آن زندگی کرده بودند و ظرفیت بی‌ظنیری هم وجود داشت.

در جایی که اراده و آگاهی جمعی شکل می‌گیرد، پیشرفت بیشتری رقم می‌خورد و حرکت بیشتری به وجود می‌آید و مواجهه ما هم تغییر می‌کند. در جریان حل مسئله‌ای که مبتنی بر حرکت عمومی نیست، عدد و رقم‌های بیرونی به شدت مورد نیاز هستند. خیلی وقت‌ها بنیان حرکت‌های اجتماعی این گونه است که چون اراده جمعی وجود ندارد، مردم با سرمایه و توان خود نمی‌آیند و باید گروه جهادی و پول و اموال و غیره و ذلک از بیرون آورده شوند. نهایتاً هم باید مردم مشارکت داده شوند که باز مردم پای کار نمی‌آیند.

در جریان حل مسئله، روی خلاقیت میدان سرمایه‌گذاری نمی‌شود. وقتی نظام حل مسئله را این گونه ببینیم، خلاقیت

روشنفکرانه از بیرون اصالت پیدای کند و آدم‌های کف میدان خلاق و نوآور محسوب نمی‌شوند.

نکته بعدی این است که در حل مسئله، مسائل کالبدی ظاهری مثل در و دیوار و جاده و خانه و چیزی که شکل و قیافه آن مدرسه‌سازی و چیزی است که می‌توان آن را به همه نشان داد و با آن تکانه ایجاد کرد، مطرح است.

این بحث مهم را با مثالی پی می‌گیرم. فرض کنید که یک باغ سیب دارید که هزار تا درخت دارد. دویست، دویست و پنجاه تا از این درخت‌ها آفت زده است. منطق حکم می‌کند که سیب و درخت آفت زده را به آزمایشگاه ببریم و نوع آفت را کشف کنیم و ببینیم از بین سم‌های شناخته شده دنیا کدامیک سریع‌تر آفت را می‌کشد و تبعات کمتری دارد. بعد کل باغ را سم‌پاشی کنیم. اما یک منطق دیگر هم وجود دارد که می‌گوید این باغ هزار درخت سیب دارد که دویست تا را آفت زده، ولی هشتصد تا در حالی که در معرض آسیب بودند، سالم مانده‌اند. علت چیست؟ باید دنبال علت مقاومت طبیعی در برابر آفت بود. با بررسی متوجه می‌شویم که این درخت‌ها یک ویژگی خاصی دارند. شاید این ویژگی به خاک ارتباط داشته باشد. شاید آفتاب بیشتری خورده‌اند. ممکن است در بخشی از باغ کفشدوزک‌هایی بوده‌اند که کرم‌های آفت‌زا را خورده‌اند. ممکن است در بخشی از باغ درختان و شاخه‌ها بهتر هرس شده باشند.

این دو منطق دو سبک کشاورزی ارگانیک و کشاورزی مبتنی بر آفت‌شناسی را ایجاد کرده‌اند. یک جامعه آفت‌زده را می‌توان

با هر دو منطق تحلیل کرد و هر کدام نظام راهبردی متفاوتی را خلق خواهند کرد. با غلبه رویکرد فرصت‌شناسانه می‌توان این باغ را باغ مقاوم یا باغ آفت‌زده نامید.

همیشه در فهرست آسیب‌های اجتماعی پدیده‌های به نام اتباع بیگانه وجود دارد. می‌خواهم دو نگاه به اتباع بیگانه را ارائه دهم. در یکی از سیستم‌های امنیتی کشور شخصیتی به اسم حاج قاسم سلیمانی پیدا می‌شود که از میان اتباع افغانستانی، ۴۰ هزار رزمنده فاطمیون کشف می‌کند. حاج قاسم بارها می‌گفت که گره جنگ سوریه را نه بچه‌های حزب الله، نه سپاه قدس، نه صابرين، نه لشکر امام حسین (ع) و نه فاتحین باز کردند. گره جنگ سوریه را فاطمیون باز کردند. شهید ابوزینب را بسیاری از شما می‌شناسید که از فرماندهان فاطمیون بود. او به بنده می‌گفت که وقتی در بحبوحه جنگ برای پیگیری کارها به تهران می‌آمدم، نمی‌دانستم که آیا از فرودگاه امام به تهران می‌رسم یا نمی‌رسم. می‌گفت ما در سوریه فرمانده هستیم و به اینجا که می‌رسیم همان کارگر ساده اتباع بیگانه هستیم که نمی‌دانیم نیروی انتظامی، ما را می‌گیرد یا نمی‌گیرد. این‌ها از همه چیز گذشته بودند و کاملاً آماده شهادت بودند. این همان نگاه فرصت‌شناسانه حاج قاسم است به کسانی که ما آن‌ها را محور آسیب‌های اجتماع می‌دانستیم.

وقتی به شما می‌گوییم در محله خود چه می‌کنید، یکی از لوازم جدی حرکت اجتماعی باید نقطه عمل باشد و شما باید یک عنصر ویژه استعدادیاب و یک عنصر تحلیلی مبتنی بر فرصت‌ها باشید. باید عنصری باشید که وقتی راجع به محله

صحبت می‌کنید استعدادهای آن را کشف کرده باشید. این مسئله خیلی مهم است. ویژگی عنصر مهم پیشرفت گرا و عنصر نهضت محرومین چیست؟ «وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ». بیرون کشیدن دفینه‌های عقول کار انبیاست. همه مردم دفینه‌های عقولی دارند. «الْأَنَاسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ» مردم معادنی مثل معادن طلا و نقره هستند. کار ماست که برویم «يُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ» کنیم. کار ما این است که برویم این استعدادها را بیرون بکشیم و کشف کنیم. این بنیان دینی استعدادیابی است. استعداد در محرومین هزاران برابر است. همه انسان‌ها استعداد دارند و در محرومین هزاران برابر است. یکی از کارهایی که جریان جبهه باطل می‌کند این است که ما با محرومین مبتنی بر آسیب‌ها مواجهه پیدا می‌کنیم نه مبتنی بر استعداد!

برای داشتن رویکرد فرصت‌شناسانه، شناخت تبارمند از محله مهم است. باید بتوانیم محله را از منظر تاریخی بشناسیم و تاریخ را سیر ببینیم. خیلی وقت‌ها تحلیل اکنون اجتماعی، ما را دچار خطای شناختی می‌کند. این خیلی مهم است که بگوییم که این محله و مردمان آن از هفتاد سال گذشته تا امروز چه وضعیتی داشته‌اند. یک روستایی در حاشیه تهران وجود دارد به نام لَهک که محل رفت و آمد دائمی گروه‌های جهادی است. اگر تبار این محله و مردمانش را نشناسید، نمی‌توانید در منطقه مداخله صحیح داشته باشید. یعنی اگر ندانید که همه ساکنین این روستا بعد از سیل ویرانگر گنبد توسط یکی از زمینداران اطراف تهران به این منطقه آمدند و اگر نگاه خان محور او را

و از طرف دیگر تبار سیل گلستان و گنبد را ندانید، نمی‌دانید باید چه مواجهه‌ای با این منطقه داشته باشید. سال‌هاست که گروه‌های جهادی در لهک مداخله می‌کنند، اما لهک یک قدم هم تکان نخورده است؛ در صورتی که آنجا یکی از پاتوق جهادی‌ها و خیریه‌های تهران است. یعنی تا می‌گویند باید یک کار خیریه‌ای کرد، حتماً یکی از گزینه‌های اصلی لهک است. شناخت لوازم متعددی دارد که من مهم‌ترین آن‌ها را گفتم.

اصالت حرکت عمومی یا حرکت عمومی جهت‌مند و

منضبط؟

سؤال دوم مسئله اصالت حرکت عمومی یا حرکت عمومی جهت‌مند و منضبط است. اکثراً در پاسخ به این سؤال می‌گویند که عاقلانه‌اش جهت‌مند و منضبط است، ولی واقعیت این است که امروز با ادبیاتی مثل اینکه برویم هسته‌سازی کنیم که خودش کار خوب و بحث مهمی است، حرکت عمومی غیرمنضبط به شدت بسط داده می‌شود.

من این نوع حرکت را نمی‌پسندم و قائل به حرکت عمومی جهت‌مند منضبط یعنی حرکت عمومی در مسیر پیشرفت، تمدن‌سازی و جهاد و مبارزه هستم. به اعتقاد من باید دوگانه توسعه و پیشرفت را مشخص و در منطق پیشرفت شروع کرد و با ادبیات تشکیکی جلورفت. در حال حاضر در جبهه فرهنگی اجتماعی انقلاب همین که «حرکت عمومی خلق کنیم» کافی به نظر می‌رسد از بعد از اول خرداد ۱۳۹۸ با اینکه امام جامعه گفته حرکت عمومی منضبط و جهت‌مند است، ولی این حس

وجود دارد که انگار حرکت عمومی ادبیات ماست و انگار نه انگار که مطالبه رهبری است.

به نظر من جریان جهادی باید در منطق پیشرفت و هیئت باید در منطق کانون جهاد تبیین بسط پیدا کنند. وقتی ایده‌های کانونی راهبردی امام جامعه برای پیشرفت را به کار نمی‌بندیم و منطبق بر آن‌ها حرکت نمی‌کنیم، مشاهده می‌کنیم که با نگاهی خوش‌بینانه شاید بیش از ۵۰ درصد گروه‌های جهادی در منطق توسعه عمل می‌کنند. همین که فرد حزب‌اللهی باشد، ریش داشته باشد و تلاش کند و آقا آقا بگوید، کفایت نمی‌کند. وقتی ادعا می‌کنیم که در منطق انقلاب اسلامی کار می‌کنیم. وقتی رهبری گروه‌های جهادی را جمع می‌کند و می‌گوید هر کاری که تا به حال کرده‌اید، دستتان درد نکند، ولی این اولویت دوم شماست و شما اولویت دیگری دارید که هیچ یک از گروه‌های جهادی انجام ندادند و آن هم این است که باید از نظر شخصیتی، کارکردی و ماهیتی تغییر کرد و وارد فاز دیگری شد. ظرفیت‌سازی و خلق حرکت عمومی باید در منطق درست خودشان، یعنی منطقی که انقلاب اسلامی پیش رو می‌گذارد و در منطق تمدن‌سازی شکل بگیرند.

در انقلاب اسلامی نمونه‌هایی وجود دارند که حرکت عمومی به حرکت در منطق مورد نظر تبدیل و نتیجه مورد نظر حاصل نشده است. مهم‌ترین آن جریان جهاد سازندگی است که وقتی از منطق پیشرفت خارج شد و در منطق توسعه، نابود شد. تا همین امروز هم آرزوی همه انقلابی‌ها احیای جهاد سازندگی است و حسرتش در دل انقلابی‌ها مانده است. این انحراف تقریباً از سال ۶۰، ۶۱ و با

ورود جریان جهاد از منطق پیشرفت به منطق توسعه شروع شد. ممکن است این پرسش مطرح شود که این حرکت عمومی جهت‌دار منضبط با موضوع آتش به اختیار منافات ندارد و یا رابطه‌اش با آتش به اختیار چیست؟

برداشت من از آتش به اختیار منطبق بر تعبیر رهبری است که می‌گوید آنجایی که قرارگاه‌های مرکزی جا می‌مانند عقلانی جا می‌مانند، عملیاتی جا می‌مانند، از تاریخ و زمانه و ولی جا می‌مانند، آن لحظه شعور کنشگرهای میدانی در ارتباط با ولی، خود را نشان می‌دهد.

ارتباط ولی با جامعه دوگونه است: رابطه سبب‌ساز، رابطه سبب‌سوز. گاهی وقت‌ها ارتباط ولی با جامعه سبب‌ساز است و از طریق اسباب صورت می‌گیرد. گاهی امام در ارتباط با امتش سبب‌سوز می‌شود و خودش با مردم مستقیماً گفتگو می‌کند. اتفاقاً گاهی وقت‌ها شعور امت و شعور اجتماعی در رابطه سبب‌ساز بیشتر از اسباب است. اصلاً یکی از دلایلی که امت، اسباب را کنار می‌زند، همین است. برای اینکه نخبگان و نهادها حجاب می‌شوند و امام می‌آید که این‌ها را اصلاح کند. تعبیر رهبر انقلاب راجع به جریان آتش به اختیار این است که یک جریان خودجوش انقلابی است که نوع رابطه و تعاملش با ولی رابطه مستقیم‌تر از رابطه با قرارگاه‌هاست و قرارگاه‌ها دچار بحران در عقلانیت می‌شوند و نمی‌فهمند.

در قرارگاه اختلال به وجود آمده و دچار بحران است. فهمش نمی‌کشد و وقتی به او می‌گویی پیشرفت، متوجه نمی‌شود. به قرارگاه می‌گویی زمانه، زمانه جهاد تبیین است، مردم باید

آرایش جدید بگیرند، ولی او نمی‌فهمد. می‌گویید جهاد تبیین یعنی که برویم و جواب شبهات را بدهیم. اصلاً متوجه حرف رهبری نمی‌شود که می‌گوید باید آرایش جدید گرفت. جهاد تبیین یک آرایش جدید اجتماعی و حاکمیتی است. این فریضه قطعی، یک آرایش جدید است؛ اما قرارگاه این را نمی‌فهمد، متوجه نمی‌شود. قرارگاه جهادی، محرومیت‌زدایی و کار جهادی و خدمات اجتماعی در مسیر پیشرفت و عدالت را که جزو بندهایی است که رهبرانقلاب به جهادی‌ها امر کردند، نمی‌فهمد.

امام جامعه به گروه‌های جهادی می‌گوید بروید آن ۹۵ درصد دیگر را به میدان جهاد بیاورید.^۱ در نگاه رهبری محرومیت اصلی نیامدن بدنه عمومی مردم به میدان جهاد است. لحظاتی که برای قرارگاه یک اتفاقاتی می‌افتد در حرکت اجتماعی، جریان آتش به اختیار باید بتواند کار کند. اتفاقاً این جریان آتش به اختیار یک جریان بلبشویی نیست. جریان ارتباط مستقیم ولی با امتش دقیقاً برای تحول‌آفرینی است.

جایی که اسباب، دیگر دچار مشکل می‌شوند؛ نمی‌فهمند؛ نمی‌کشند؛ فناوری‌هایشان قدیمی و قدرت اقناعشان دچار بحران و زبانشان دچار لکنت شده است، دیگر قدرت پیشبری حرکت جبهه را ندارند. لحظاتی که قرارگاه دچار چنین بحران‌هایی می‌شود، ولی دقیقاً برای افزایش عقلانیت تحول‌آفرینی وارد گفتگو می‌شود. به خاطر جریان آتش به اختیار برخلاف برداشت بلبشویی که از آن می‌شود که در

۱. بیانات در دیدار با جهادی‌ها سال ۹۸ اینجا بیاید.

آن هر کسی هر کاری دلش می‌خواهد انجام می‌دهد، اتفاقاً مربوط به لحظاتی است که ولی اراده می‌کند جامعه‌ای را که در آن اسباب دچار ایستایی و تحجر شده‌اند و نمی‌توانند با زمانه جلو بیایند، از آن وضعیت نجات بدهد. آن لحظه اتفاقاً لحظه‌ای است که ولی برای شکستن جریان انجماد و تحجر به سراغ آتش به اختیار می‌رود تا این موضوع جان بگیرد. به‌ویژه جامعه‌ای که روح بسیار زنده‌ای دارد و جریان خودجوش آن جریان بالنده و رو به تزایدی است، قدرت تحول‌آفرینی‌اش خیلی بالاتر و البته جریان اسبابش هم دچار تحجر بیشتر است. در این لحظات است که اتفاقاً جریان آتش به اختیار نهضتی جان بیشتری می‌گیرد.

حرکت عمومی در منطق حضور و فهم عمومی یا در

منطق حرکت همه؟

و اما پرسش سوم: حرکت عمومی در منطق حضور و فهم عمومی^۱ یا در منطق حرکت همه است؟

حرکت عمومی را از سه وجه می‌توان تحلیل کرد:

۱. حرکت عمومی در جریان حضور، ۲. حرکت عمومی در جریان ادراک و فهم، ۳. فرهنگ عمومی
- حرکت عمومی در منطق حضور: در جریان حضور، حرکت اجتماعی به معنای غلبه حضور جریان حق است. در این جریان، اصحاب حق هستند که عنان حرکت جامعه را به دست می‌گیرند. رهبر انقلاب در دیدار سال ۹۵ با جبهه

۱. منظور از فهم عمومی هم نگاه مثبت است، هم اینکه شعارهای اساسی را درک کند، هم تفاوت حرکت با حرکت مقابل را بفهمد.

فرهنگی فرمودند که در خوش‌بینانه‌ترین حالت یک میلیون نفر از جمعیت چهل میلیونی مردم ایران در جبهه حضور داشتند. اگر افرادی را هم که در پشت جبهه‌ها درگیر جنگ بودند در نظر بگیریم، نهایتاً پنج میلیون ایرانی در جنگ درگیر بودند. اما وقتی به دهه ۶۰ نگاه می‌کنیم، این تصویر مخابره می‌شود که گویا همه مردم درگیر جنگ هستند. این همان بحث غلبه اجتماعی است.^۱ واقعیت این است که در دهه ۶۰ جنگ غلبه اجتماعی داشت، اما جریان رقیب سعی می‌کرد این روایت را ارائه بدهد که در آن فرار مردم از جبهه‌ها پررنگ است. متأسفانه برخی از انقلابی‌ها هم دچار این فهم غلط شده‌اند. نمونه این فهم غلط را در فیلم وضعیت سفید می‌بینیم. گرچه این فیلم توسط جریان انقلابی ساخته شده و اساساً فیلم خوش‌ساختی است، اما از جهت روایت جنگ، فاجعه است. تصویری که این فیلم از دهه ۶۰ ارائه می‌دهد این است که همه مردم از جنگ فراری هستند و در این بین استثنائاتی مثل جواد هاشمی پیدا می‌شود که شوق جنگ دارند.

در جریان جنگ، یک میلیون نفر حضور داشتند، اما این یک میلیون نفر غلبه اجتماعی ایجاد کردند. اینجاست که نقش «روایت» در ایجاد حرکت اجتماعی موضوعیت پیدا می‌کند.

۱. نکته‌ای که نباید نادیده گرفت این است که این پنج میلیونی که در جنگ درگیر بودند، جزو جمعیت فعال بودند. یعنی اگر کودکان و پیرمردها و افرادی را که توان درگیر شدن در فرآیند جنگ را نداشتند در نظر نگیریم، ۵ میلیون از نظر کمی، قابل توجه خواهد بود. مثال دیگر اربعین است. می‌گویند در اربعین ۵ میلیون نفر شرکت می‌کنند و بعد استدلال می‌کنند که نسبت ۵ به ۸۰ عدد قابل توجهی نیست. در صورتیکه ۵ میلیون از جمعیت فعال جامعه در اربعین حضور دارند.

غلبه اجتماعی ربطی به تعداد و درصد حضور ندارد. ممکن است از نظر تعداد بیشتر باشیم، اما غلبه اجتماعی نداشته باشیم. از طرف دیگر ممکن است که اقلیت باشیم، اما عنان حرکت اجتماعی را به دست بگیریم. این آیه قرآن که می‌فرماید: «كَمْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فَتْنَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ» (بقره - ۲۴۹)

این آیه یک قاعده عمومی است و ربطی به جریان حق ندارد. بحث غلبه اجتماعی در قرآن بحث بسیار مهمی است. در جریان کوفه، فتنه کثیره قطعاً شیعیان هستند. در دوره‌هایی از تاریخ کوفه این فتنه کثیره غلبه اجتماعی داشتند. چند سال قبل از قیام امام حسین (ع)، قیام حجر بن عدی در کوفه اتفاق افتاد. در جریان دعوت از امام حسین (ع)، مردم کوفه واقعاً مایل به قیام امام بودند. نشانه واقعی بودن این حرکت این است که ابن زیاد با ترس به سراغ مردم می‌آید و قصد فریب مردم را دارد. نشانه بعدی این است که چند روز بعد از عاشورا قیام توانین و بعد قیام مختار راه می‌افتد. امام حسین (ع) یازده سال امامت کرده که ده سال آن در صلح با معاویه بوده است. در این ده سال شیعیان دائماً از امام درخواست قیام دارند. این کوفه‌ای که قبل و بعد از قیام امام حسین (ع) مبداء قیام‌های متعدد بوده، چه می‌شود که در عاشورا با امام حسین (ع) همراهی نمی‌کند؟ حرکت عمومی در حضور و ادراک، فهم: رهبر انقلاب یک خاطره‌ای از امام (ره) مطرح می‌کنند که برای فهم تفاوت حضور و ادراک مهم است. رهبری از امام پرسیدند: «چه زمانی اطمینان پیدا کردید که انقلاب به پیروزی می‌رسد؟» امام در پاسخ

فرمودند: «آنجا که دیدم در روستاها همان شعارهای نخبگان حوزوی و دانشگاهی را سر می دهند.» منظور امام این است که زمانی که فهمیدم ادراک و فهم مردم عمومی شده یا به عبارت دیگر حرکت عمومی در ادراک و فهم به وجود آمده، اطمینان پیدا کردم که انقلاب به پیروزی می رسد.

فرض کنید در محله ای فعالیت می کنیم که بیست هزار نفر جمعیت دارد. برای تحول در این منطقه نیز ایده ای داریم. یکی از اقدامات ما این است که مثلاً جریان دلالی را در این منطقه ریشه کن کنیم، چون یک نظام قدرتمند دلالی وجود دارد که نمی گذارد جریان کشاورزی سامان پیدا کند. برای شکست این نظام دلالی جریان عمومی ادراک و فهم لازم است. یعنی باید تلاشی صورت بگیرد تا ذهنیت مردم از سیطره دلالان خارج شود و بفهمند که می شود بدون این نظام دلالی هم زنده ماند و باید برای شکست این نظام اراده به خرج بدهند. یعنی باید افرادی به میدان بیایند و مثلاً تعاونی هایی را تأسیس و شبکه ای را برای فروش پیدا کنند. برای این حضور در میدان نیازی به اکثریت مردم نیست، بلکه باید عده ای از پیشران های جامعه به میدان بیایند و نقش آفرینی کنند.

بنابراین برای شکل دهی یک حرکت عمومی باید اکثریت جامعه در جریان ادراک و فهم درگیر شوند. ما گاهی اهمیت ادراک و فهم را دست کم می گیریم. یکی از نمونه های موفق تحول اجتماعی در مقیاس محلی، روستای خرماکلاست. آقای نادعلیزاده برای تحول در روستای خود اولاً جریانی را در ادراک و فهم عمومی ایجاد کرده و در این زمینه، اقدام اول او تأسیس

مرکز آموزشی برای ارتباط‌گیری با مردم و ارتقای ادراک و فهم آن‌ها بوده است. ثانیاً برای جریان حضور مردمی هم برنامه‌ریزی کرده است. نتیجه اینکه امروز روستای خرماکلا ۲۵۰ گلخانه دانش‌بنیانی دارد که توسط خود مردم تأسیس شده‌اند. این روستا به اذعان بسیاری از نهادهای متولی توسعه روستایی از موفق‌ترین نمونه‌های دهه‌های اخیر است.

حرکت عمومی در فرهنگ عمومی:

بین جریان مردمی در فهم و ادراک و جریان مردمی در حضور یک حلقه مفقوده دیگر به نام فرهنگ عمومی وجود دارد. رهبر انقلاب در سخنرانی خراسان شمالی، مهم‌ترین راهبرد تحول در سبک زندگی را ایجاد یک گفتمان عمومی ناظر به نگاه آسیب‌های سبک زندگی موجود دانستند و فرمودند با بضاعتی که در فرهنگ و امت ما وجود دارد، اگر مردم نگاه آسیب‌شناسانه به وضعیت موجود پیدا کنند، خودشان وارد جریان ترمیم می‌شوند. یعنی این آسیب‌شناسی مقدمه‌ای برای چاره‌جویی و ادراک و فهمی است که می‌تواند تبدیل به اراده و فرهنگ عمومی شود.

سبک زندگی آمریکایی با سه شعار جریان عمومی مردم دنیا را در اختیار گرفته است: اولاً ادعا می‌کند که همه گزاره‌های او پشتوانه علمی دارد. ثانیاً مدعی است که این سبک زندگی برای همه فایده دارد. ثالثاً می‌گوید که این سبک با همه فرهنگ‌ها قابلیت انطباق دارد. سبک زندگی آمریکایی برای اثبات ادعایش می‌گوید اولاً علم اثبات کرده که این سبک بهتر است. ثالثاً این سبک زندگی فایده بیشتری دارد. مثلاً با این سبک زندگی می‌توانیم انرژی را

مدیریت یا مقاومت بیشتری در مقابل زلزله ایجاد کنیم. رابعاً از این سازه می‌توان بدون محدودیت، استفاده‌های مختلف کرد و این سازه برای هر نوع استفاده‌های اعم از تغذیه، سبک پوشش، اصول شهرسازی آمادگی وجود دارد و بسیاری از الگوهای سبک زندگی با این سه شعار تغییر کرده‌اند.

نگاه آسیب شناسانه توانایی شکست این سه اصل را دارد. یکی از دلایلی که جریان طب سنتی و تغذیه سالم در کشور ما تبدیل به یک جریان عمومی شد این بود که توانست با نگاهی آسیب شناسانه این سه اصل را به چالش بکشد. با اینکه سیستم بهداشتی کشور مخالف شکل‌گیری طب سنتی و ایده تغذیه سالم بود، اما امروز شاهد هستیم که جریان عمومی برای تغذیه سالم شکل گرفته است. چالش اول این بود که چه کسی گفته که سبک تغذیه موجود مبنای علمی دارد؟ تناقضات علمی مختلف و رد شدن بسیاری از نظریه‌های علمی گواه بر این است که این جریان مبنای علمی متقنی ندارد. چالش دوم این بود که دلالت‌های متعددی مبنی بر عدم فایده‌مندی سبک موجود وجود دارند. چالش سوم این بود که استدلال کرد که بسیاری از مفاهیم طب و تغذیه مدرن با بوم، فرهنگ و تاریخ ما سازگاری ندارند.

بحث بر سر این است که با حاکم شدن رویکردهای آسیب‌شناسانه نسبت به مسلمات جریان موجود، موج تغذیه سالم در کشور شکل گرفت. بنده معتقدم که طب سنتی و تغذیه سالم امروز تبدیل به یک جریان و یک حرکت عمومی شده است و امروز شاهد شکل‌گیری فرهنگی عمومی در این

زمینه هستیم. همه شواهد نشان می‌دهند که یک حرکت عمومی در جریان فهم و ادراک در حال وقوع است که خود را در جریان حضور هم نشان داده است.

شکل‌گیری گرایش‌های علمی مرتبط، تربیت شبکه‌ای از اساتید، انجمن‌های تغذیه سالم، گسترش تولید گیاهان دارویی، گسترش تصاعدی عطاری‌ها و... نمادهایی از جریان حضور هستند. شاید تعداد افرادی که در این جریان حضور دارند، به ۱۰۰ هزار نفر هم نرسد، اما در جریان فرهنگ عمومی سالانه ۱۸ میلیون حجامت در مطب‌های رسمی ثبت شده‌اند. در حال حاضر ۸۵ هزار عطاری در سراسر کشور داریم، در حالی که تعداد این‌ها در ده سال پیش کمتر از ۲۰۰۰ و تعداد افراد فعال در این زمینه خیلی کمتر از ۱۰۰ هزار نفر بود. تولید گیاهان دارویی جریان اقتصادی جدی را شکل داده است. شکل‌گیری جریان ادراک به جریان فرهنگ عمومی مبدل می‌شود.

امام در مورد انقلاب فرمودند نقطه یقین به پیروزی انقلاب زمانی بود که در نقاط دور دست روستایی برای انقلاب و اخراج شاه اراده شکل گرفت. امام برای انقلاب یک جریان عمومی در ادراک و فهم ایجاد کردند که نمود آن فهم و اراده مردم برای تغییر حکومت بود. در انقلاب چند درصد از بدنه عمومی مردم در میدان مبارزه حضور داشتند؟ به نظر من بیش از ۲۰ درصد جامعه نبودند.

حرکت از فهم جامع به تحول جامعه یا حرکت تدریجی و گذاری از اجمال به تفصیل؟

ایده اول می گوید باید برای رسیدن به فهم جامع دقیق برای تحول وقت گذاشت و سپس جامعه و نخبگان و فعالان را با آن همراه کرد. دومی حرکت تدریجی و گذار از اجمال به تفصیل در منطقه است.

شبه فرایند پیشرفت منطقه‌ای

به این دلیل از تعبیر شبه فرایند استفاده می‌کنم که معتقدم نگاه فرآیندی اساساً یک نگاه مکانیکی است. اول، دوم، سوم، چهارم، سپس و... در حالی که حرکتهای اجتماعی اکثراً حرکتهای دورانی تکاملی هستند و این تقدم و تأخر به قول فلاسفه حدوث و قدم نیست. اگر هم باشد، تقدم و تأخر رتبی است و زمانی نیست. این طور نیست که اول این مرحله کاملاً به اتمام برسد و بعد وارد مرحله بعدی شود. به خاطر درک این مسئله، باید ذهنمان را کمی از ذهنیت مکانیکی خارج کنیم و وارد یک ذهنیت دورانی تکاملی یعنی پدیده‌ای بشویم که مرتباً می‌چرخد، تکمیل می‌شود و جلو می‌رود. به خاطر اینکه ذهنمان به سراغ فرآیندهای مکانیکی نرود، به آن می‌گوییم «شبه فرآیند».. فرآیندهای مکانیکی مثل یک کارخانه هستند که می‌گویند مرحله اول دستگاه این و مرحله دوم این است،

محصول را از اینجا می‌دهی داخل و از این طرف این طوری تحویل می‌گیری و این‌ها را تبدیل به حدوث و قدم زمانی می‌کند. مثلاً مرحله اول سه ماه، مرحله دوم شش ماه و مرحله سوم یک ماه طول می‌کشد و به این شکل فلان فرآیند در طی یک سال و نیم طی می‌شود.

باز تأکید می‌کنم که وقتی می‌گوییم پیشرفت منطقه‌ای، یعنی داخل یک منطقه رفته‌ایم و می‌خواهیم شبه فرایند تحقق پیشرفت در منطقه را توضیح بدهیم.

شناخت در منطق پیشرفت

اولین نقطه‌ای که به نظر می‌آید: الف. شناخت در منطق پیشرفت است. برخلاف کسانی که مسئله شناخت را بدون سوگیری می‌دانند و می‌گویند داده‌ها سویه ندارند، اتفاقاً نقطه شروع کسی که پیشرفت گراست با کسی که توسعه گراست به نظر من نقطه شناخت است و اینکه شناخت اساساً چگونه شکل می‌گیرد؟ این شناخت ممکن است قبل از منطقه یا در منطقه باشد. شناخت قبل از منطقه شناختی است که بر اساس منطقه‌ای که انتخاب می‌کنید صورت می‌گیرد. شناخت در منطقه در داخل منطقه شکل می‌گیرد. مادر بسیاری از جاهایی که در باره پیشرفت منطقه‌ای بحث می‌کنیم، یک کارگاه یکی دو روزه می‌گذاریم که شناخت را تصحیح کنیم؛ چون غالباً شناخت مبتنی بر توسعه بر ساختار اذهان غلبه دارد و به قدری ساختار اذهان را شکل داده که خیلی وقت‌ها نمی‌شود از آن بیرون آمد یا جلو زد.

هسته یا هسته‌های عازم

گام دوم یا نقطه مهم دوم، هسته یا هسته‌های عازم هستند. اگر بخواهیم جریان پیشرفت منطقه‌ای شکل بگیرد، بعد از یک شناخت اجمالی-اولیه و پیش از رفتن در جریان شناخت‌های تفصیلی نیازمند به هسته یا هسته‌های عازم هستیم.

هسته عازم یعنی هسته‌ای که تقریباً پای مقصود و مقصد و شناخت با شما همراه و صاحب عزم می‌شود. یعنی جمعی که صاحب عزمی می‌شوند و می‌گویند می‌خواهیم شروع کنیم. این ممکن است هسته‌های عازم باشند؛ ولی خیلی وقت‌ها کسانی موفق می‌شوند برای جریان پیشرفت منطقه‌ای به جای سرمایه‌گذاری روی یک هسته روی چندین هسته و رقابت آن‌ها سرمایه‌گذاری کنند.

زیرساخت‌ها و فناوری‌های اجتماعی برای حرکت عمومی

برای رقم زدن تحول اجتماعی، زیرساخت‌ها و فناوری‌هایی لازم است. به نظر من پیشرفت و تحول در هم تنیده شده‌اند. در مورد منظورم واژگان رایج نیست، بلکه منظور حرکت جهشی اجتماعی گسترده است.

ایجاد انتباه و یقظه و بیداری اجتماعی

پرسش این است که چگونه می‌توان جامعه را به شکلی ناگهانی تکان داد و در آن انتباه و حرکت ایجاد کرد؟ بخشی جدی از بحث‌های مصلحان اجتماعی، به‌ویژه آن‌هایی که قائل به تحول هستند، بیداری اسلامی است که از جنس یقظه و انتباه است. یعنی حرکت و قیام ناگهانی، بیداری اسلامی مفهومی

جدی است و سید جمال و سید قطب و رهبری مفصل در باره آن حرف زده‌اند.

ایجاد حرکت عمومی در راه پیشرفت

برای ورود به جریان پیشرفت منطقه‌ای و تکان دادن منطقه، بر اساس پیش فرض‌هایی که اشاره شد، پنج مرحله مهم وجود دارند که شبه فرایند یعنی دورانی تکاملی هستند. در اینجا شناخت کامل نیست و وقتی به شناخت اجمالی می‌رسیم، هسته را تشکیل می‌دهیم. حتی ممکن است در طول مسیر، وقتی شناختمان کامل‌تر شد، هسته را تغییر بدهیم و دچار تحولاتی کنیم. این طور نیست که بگوییم تا این زیرساخت‌ها به شکل کامل به وجود نیامده‌اند، این مرحله رخ نمی‌دهد. این‌ها در یک تعامل دورانی با همدیگر جلو می‌روند و این پدیده رخ می‌دهد.

پنج چیزی که باید در منطقه شناخت...

در مورد شناخت باید با پنج شناخت مهم درگیر شد. به نظر من یکی از مهم‌ترین اتفاقات، شناخت است؛ یعنی غالباً نقطه بحران از نقطه شناخت شروع می‌شود و یکی از دلایلی که مایلیم آدم‌ها درگیر مسئله پیشرفت بشوند، دقیقاً به دلیل تفاوت منطق شناخت در منطق پیشرفت است.

پنج نکته در شناخت باید روشن شوند. گرافیکی هم در بحث خرّم شهر و یکی دو جای دیگر در باره چگونگی شکل‌گیری منطق شناخت پیشرفت وجود دارند که باید تفاوت‌های آن را با توسعه منطقه‌ای در منطق شناخت توضیح بدهم.

پنج شناخت مهم عبارتند از:

اول: خود شناخت صحنه در منطق پیشرفت.

دوم: تحلیل مسیر توسعه و طرح توسعه بدین معنا که وقتی کسی در مورد جایی بررسی می‌کند، باید این سؤال را از خود بپرسد که توسعه با اینجا چه کرده و طرحش برای اینجا چیست؟ بسیار مهم است که کسی که می‌خواهد طرح پیشرفت داشته باشد باید بتواند اولاً صحنه اجتماعی را مبتنی بر جریان پیشرفت تحلیل کند و بگوید از نظر او جامعه چه شکلی است. دوم اینکه توسعه چه اتفاقی را در اینجا رقم زده و طرحش برای اینجا چیست؟

سوم: تحلیل کنشگر و عامل در منطق پیشرفت است. شاید این بتواند بخشی از مورد اول هم قرار بگیرد که راجع به آن توضیح می‌دهم. گفتیم که پیشرفت انسان محور است؛ یعنی در منطق پیشرفت، روحیات، استعدادها، انتخاب، عزم، آرزوها، آرمان‌ها، سلائق و نقطه سعی و کوشش انسان، مؤلفه‌های مهمی هستند. اگر سندی بدون تحلیل انسانی کنشگران نوشته شود، فارغ از تحلیل انسانی کسانی است که قرار است محور این سند بشوند و در منطق توسعه حرکت می‌کنیم. به عبارت دیگر اگر سند برای کنشگر اختصاصی نشده باشد و بی‌توجه به این موضوع در یک فضای انتزاعی بگوییم جامعه مطلوب مثلاً بردسیر این شکلی است؛ از اصل اساسی تحلیل کنشگر غافل شده‌ایم.

در تحلیل کنشگران تحلیل استعداد حرکت اجتماعی موضوع مهمی است؛ چون ما در تحلیل کنشگر معمولاً به سراغ وضعیت‌های بالفعل و تحلیل آن‌ها می‌رویم، در حالی که در وضعیت پیشرفت باید به سراغ تحلیل استعدادها برویم.

چهارم: شبکه مسائل در منطق پیشرفت.

پنجم: انتخاب مسیرهای اصلی. با تحلیل اجتماعی بر سر چند دوراهی قرار می‌گیریم. یکی از دوراهی‌های مهم و بسیار جدی در مواجهه با جامعه این است که آیا جامعه حرکت اجتماعی دارد یا دچار رخوت شده است؟ این دوگانه ما را وارد دو مسیر متفاوت می‌کند. آیا حرکت اجتماعی جامعه در مسیر پیشرفت هست یا نیست؟ جامعه استعدادهای سرکوب‌شده دارد یا کم‌استعداد است؟ چهارراهی است که ما را در مواجهه با آن جامعه وارد چهار مسیر متفاوت می‌کند و این پرسش مطرح می‌شود که آیا جامعه حرکت دارد یا ندارد؟ حرکتش در مسیر پیشرفت هست یا نیست؟ اگر رخوت دارد، رخوتش به خاطر استعدادهای سرکوب‌شده یا ناشی از کم‌استعدادی جامعه است؟ این چهار مسیری است که بعد از این تحلیل‌ها مهم می‌شود.

شناخت صحنه مبتنی بر پیشرفت

شناخت صحنه مبتنی بر پیشرفت بحث مهمی است. یکی از تفاوت‌های اساسی جریان پیشرفت و توسعه نگرش فرصت‌شناسانه به جای نگرش آسیب‌شناسانه است. آسیب‌شناسی و فرصت‌شناسی هر دو لازم هستند. مسئله این است که تحلیل اجتماعی ما مبتنی بر کدام یک باشد.

فرصت‌محوری به جای پیشرفت‌محوری

در جریان توسعه همواره نگاه به محرومین از منظر آسیب‌هاست. ادوارد سعید در «شرق‌شناسی» می‌گوید: «این اساساً بنیان تحلیل

اجتماعی بر اساس منطق شرق‌شناسی و منطق استعماری است.^۱ شاپور رواسانی هم در کتاب «مفاهیم اجتماعی در جوامع مستعمراتی» چاپ انتشارات امیرکبیر با دقت به این موضوع می‌پردازد. می‌پرسند: ایرانی چه شکلی است؟ پاسخ می‌دهیم: تنبل، دروغ‌گو، زیرآب‌زن و... و فهرستی از آسیب‌ها را بیان می‌کنیم. بارها در جمع‌های مختلفی حلقه‌های میانی یا گروه‌ها و فعالان گفته‌ام در چند خط منطقه‌تان را توصیف کنید. تقریباً ۹۹ درصد می‌گویند: آمار طلاق، زنان سرپرست خانوار، میزان بیکاری و... این قدر است. می‌پرسید: «یعنی هیچ خوبی‌ای ندارد؟» می‌گویند: «من فقط آسیب‌ها را دیدم.» اصلاً توصیفشان از منطقه بر اساس آسیب‌هاست و در اینجا است که ما دچار بحران می‌شویم.

بنابراین یکی از ویژگی‌های آدم پیشرفتی غلبه فرصت‌شناسی و استعدادیابی در توصیف محیطی است که می‌خواهد آن را پیشرفت بدهد. به خاطر همین آدم پیشرفتی به شدت استعدادیاب است. «النَّاسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ»^۱. «مردم معدن‌اند، معدن‌های طلا و نقره‌اند و کار من چیست؟ «يُثِيرُوا لَهُمُ دَفَائِنَ الْعُقُولِ»^۲. بیرون کشیدن این دفینه‌های عقول.

۱. من لا يحضره الفقيه، شيخ صدوق، ج. ۴، ص. ۳۸۰، ح ۵۸۲۱؛ الکافی، ثقة الاسلام کلینی، ج. ۸، ص. ۱۷۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج. ۶۴، ص. ۱۲۱.

۲. عنه عليه السلام: فَبَعَثَ فِيهِمْ رُسُلَهُ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبَاءَهُ؛ لَيْسَتْ أَدْوَاهُ مِثْلَاقِ فِطْرَتِهِ وَيُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمُ بِالْتَّبْلِغِ وَيُثِيرُوا لَهُمُ دَفَائِنَ الْعُقُولِ وَيُزَوِّهِمُ آيَاتِ الْمَقْدِرَةِ. [نهج البلاغة: الخطبة ۱].
امام علی «ع»: پس [خداوند] رسولان خود را در میان آنان برانگیخت و پیامبران‌ش را پیاپی به سوی ایشان فرستاد تا از آنان بخواهند به عهد

پیدا کردن استعدادها و فهم آن‌ها یکی از ویژگی‌های مهم انسانی است که مبتنی بر پیشرفت به شناخت صحنه می‌رود و این تفاوت زیادی ایجاد می‌کند. آدم پیشرفتی هم خودش و هم پیرامونش معمولاً پیرو این آیه است: «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» (صحی/۱۱). بیان نعم الهی، فَحَدِّثْ: نعمت‌های الهی را بیان کن. این نکته - رویکرد مواجهه - بسیار مهم است. من نمی‌گویم آسیب‌ها دیده نشوند، ولی وقتی می‌خواهی توصیف و هویت آنجا را بیان کنی، غلبه رویکردی تو باید فرصت‌ها و استعدادها باشد. آن وقت غلبه راهبردی هم مبتنی بر فرصت‌ها، رفع آسیب‌ها می‌شود و تفاوت شگرف پیدا می‌کند. نمونه‌های موفق دنیا توانسته‌اند با این تغییر رویکرد اتفاق مهمی را رقم بزنند. یکی از فجایعی است که جریان توسعه، به‌ویژه برای مردم فقیر و قشر آسیب‌پذیر به وجود می‌آورد.

اساساً هویت را به آسیب و قشر آسیب‌پذیر می‌شناسند، در صورتی که هیچ داده علمی قدرتمندی وجود ندارد که نشان بدهد میزان آسیب‌ها در اقشار محروم و فقیر بیشتر از اقشار ثروتمند است. یعنی هیچ‌کسی نمی‌تواند بگوید میزان طلاق‌ها، آسیب‌ها و اعتیاد منطقه ۱۴ و ۱۹ تهران از منطقه ۱ بیشتر است. می‌شود آمار گرفت، ولی اگر نسبت بگیری، اتفاقاً به نسبت جمعیت بر خلاف این است. آمارهای جهانی هم این را نشان می‌دهند.

الهی که در فطرتشان نهاده شده است، عمل کنند و نعمت فراموش شده او را به یادشان آورند و با رساندن پیام الهی حجت را بر آنان تمام کنند و گنجینه‌های خرده‌هایشان را بیرون آورند و نشانه‌های قدرت [خدا] را به آن‌ها نشان دهند.

در بسیاری از آسیب‌های اجتماعی از جمله طلاق، خودکشی، افسردگی، مفاسد اجتماعی، تجاوز و تمام بزه‌های قشر آسیب‌پذیر، جوامع توسعه‌نیافته آسیب‌پذیرترند. مضافاً بر اینکه در زمینه امکانات ظلم بزرگ‌تری هم رخ داده است. مردم تمام دنیا می‌دانند که ورزش و اعتیاد با هم رابطه عکس دارند. سرانه ورزشی منطقه یک را با منطقه نوزده قابل قیاس نیست، اما وضع منطقه یک خیلی بدتر است. در تهران تا می‌گویند آسیب، همه ذهنشان متوجه منطقه نوزده و پانزده و... می‌شود و هیچ‌کس به منطقه یک به‌عنوان نقطه آسیب فکر نمی‌کند. این ذهن استعمارزده و توسعه‌زده ماست. بر اساس این منطق محیط را تحلیل می‌کنیم و شناختمان از صحنه به این شکل است.

آن وقت محرومین، کوخ‌نشینان و پابرهنگان که در منطق امام گنج‌های بزرگ خلق تحولات بزرگ اجتماعی و استعداد‌های تاریخ هستند و برکت تاریخ از این‌هاست، نه تنها استعداد تاریخ تلقی نمی‌شوند، بلکه قشر خطرآفرین آسیب‌زابه حساب می‌آیند. یکی از دلایلی که ما به صورت توسعه‌زده وارد منطق پیشرفت شبکه‌ای نمی‌شویم، این است. وقتی وارد محیطی می‌شویم که می‌خواهیم در آنجا کار طرح پیشرفت منطقه‌ای را رقم بزنیم، چون بر اساس منطق توسعه‌رفته‌ایم، اساساً استعداد‌های آن‌ها را برای حرکت کلی جبهه حق نمی‌بینیم. نهایتاً هم می‌گوییم این بی‌شعورها نمی‌فهمند و آخرش هم خودمان باید برویم و کار را انجام بدهیم. باید تاب‌آوری اجتماعی این‌ها در مقابل ما پایین بیاید و با تسهیل‌گری، میزان تاب‌آوری اجتماعی‌شان را کاهش بدهیم تا با طرح توسعه همراه شوند. این منطق توسعه است. در

حالی که این استعداد تاریخ است و قرار است تحول ایجاد کند، آن هم نه در کشور، بلکه در فضای بین‌المللی.

نگاه تاریخی و تبارمند پیشرفت

پس از استعدادیابی، نکته بعدی تحلیل تبارمند است. اساساً نگاه پیشرفت نگاهی تاریخی و تبارمند است. توسعه غالباً برای اینکه بر جوامع غالب شود، رابطه انسان‌ها با تاریخ را قطع می‌کند یا به آن‌ها تاریخ ویتروینی می‌دهد. آدم‌ها را بی‌تبار می‌کند تا از خودیگانگی یا الیناسیون رخ بدهد و بتواند در مقابل آن‌ها طرحی بگذارد. این هم یکی دیگر از بحث‌های مهم شناخت صحنه است. تحلیل تبارمند سیر توسعه در فهم توسعه کمک و هویت را بازسازی می‌کند.

یکی از تفاوت‌هایی که شناخت صحنه به وجود می‌آورد که انسانی که شناخت مبتنی بر پیشرفت دارد، ذهن تبارمندی دارد و روایت تاریخی قدرتمندی در ذهنش خلق می‌شود. اکثر کسانی که در بستر توسعه فعال‌اند، آسیب‌ها و داده‌های کنونی و نهایتاً روند ده سال گذشته را بررسی می‌کنند. اگر افراد قدری جامعه‌شناس باشند روند ده‌ساله آسیب را هم بررسی می‌کنند و دچار اشتباهات مضحکی هم می‌شوند.

تحلیل گفتمانی در شناخت صحنه

مسئله بعدی در شناخت صحنه و تحلیل اجتماعی، تحلیل گفتمانی است. این موضوعات که وضعیت گفتمانی جامعه چیست؛ چه واژگان و الگوها و روایت‌هایی بر این جامعه حاکم هستند؛ کلان روایت‌ها و خرده روایت‌هایش چیست و چه

نمادهایی در این جامعه کار می‌کنند؛ بسیار اهمیت دارند. هر جامعه‌ای منزلت اجتماعی و نظامی دارد که بدون تحلیل و فهم دقیق آن اساساً فهم اجتماعی ممکن نیست.

مرجعیت اجتماعی

تحلیل مرجعیت اجتماعی در ذیل تحلیل گفتمانی قرار می‌گیرد. تحلیل نهادهای اجتماعی، تحلیل آسیب‌ها و تهدیدها، روندها و فرآیندهای مسیرهای توسعه است. تحلیل انگاره‌های اصلی اجتماعی هم ذیل تحلیل گفتمانی معنا دار می‌شود. شبکه مسائل عرفی و نخبگانی نیز اهمیت دارد. رویکرد مردم و نخبگان به اصلی‌ترین مسائل با هم تفاوت معنا دار دارند. موضوع بعدی تحلیل قدرت و تبار قدرت، تحلیل نظامات اجتماعی، حکمرانی، وضعیت خواص و پيشران‌های اجتماعی است.

بر اساس قواعدی که بیان شد به شبکه مسائل می‌رسیم. وقتی تحلیل و راجع به آن‌ها صحبت کردیم و نگاه فرصت‌شناسانه داشتیم، علی‌القاعده اولویت مسائل ما دستخوش تغییرات قابل‌اعتنایی می‌شود. متأسفانه ۹۹ درصد مسئله‌شناسی‌ها مبتنی بر آسیب‌شناسی هستند و اغلب کارگاه‌های مسئله‌شناسی حول این محور تشکیل می‌شوند. حتی کسانی هم که مسئله‌شناسی را در طیف مطلوب و موجود قرار می‌دهند، باز نگاه آسیب‌شناسانه به موضوع دارند. خیلی‌ها از تحلیل مشکل به مسئله می‌رسند و بعد وارد ریشه‌یابی مسئله می‌شوند...

وقتی این تحلیل‌های ابتدایی از صحنه به دست می‌آیند، نظام مسائل دستخوش تغییرات مهمی می‌شود، بدین معنا که ممکن

است هیچ وقت در نظام ساماندهی شبکه مسائل، عدم بالفعل شدن استعداد‌های ویژه تبدیل به مسئله نشود. به عنوان مثال در فضای کوه سرخ شاید پس از بررسی معلوم شد که اینجا در زمینه شعر و ادبیات آدم‌های توانمند بی نظیری دارد، ولی در پنجاه سال اخیر، در اینجا معدن کشف شده و فرآیند توسعه، آدم‌ها را به سمت زندگی کارگری معدن کشانده و این استعداد هنری به شدت سرکوب شده است.

با درک تحلیل تبارمند تاریخی استعداد، وضعیت و طرح توسعه مشخص می‌شود و ناگهان نظام مسائل تغییر می‌کند. در حالی که در طرح قبلی این‌ها کارگرند و پول ندارند و حقوق کمی به آن‌ها می‌دهند یا هر سه ماه در میان حقوق می‌دهند و دچار بحران‌های متعدد شده‌اند و باید به آن‌ها بسته غذایی یا فلان کارت بدهند یا تعاونی‌های مصرف درست کنند..

برای کسی که به سراغ استعدادیابی می‌رود، تبار تاریخی و بلایی را که توسعه بر سر جریان اجتماعی آورده می‌داند، موضوع به صورت پدیده در می‌آید و برایش مهم می‌شود. مثل ماجرای که نزدیک کرمان اتفاق افتاده. در آنجا یک معدن کشف شده، در حالی که ساکنین این منطقه در طول تاریخ استادان پته‌دوزی بوده‌اند.

در مراغه تپه با آقای میثم فکری مشاهده کردیم که این‌ها مدام درگیر بحران اشتغال و اعتیاد بودند. وقتی قصه کمی تبارمند شد، دیدند مسئله اساساً از جای دیگری شکل گرفته است. قصد ندارم تحلیل کارگاهی کنم، ولی در کارگاه‌های متعددی این موضوع را تجربه کرده‌ایم. من حداقل با سیصد چهار صد

نفر حلقه میانی و گروه جهادی این تجربه را از سر گذرانده‌ام که وقتی سر و سامان دادن به این جریان را شروع می‌کنیم؛ یعنی همین که به آدم‌ها می‌گوییم فرصت‌ها را بیان کنند و آن‌ها نگاه می‌کنند؛ فهرست می‌گیرند و می‌گویند این‌ها فرصت‌های بالفعل هستند و حالا باید نگاه استعدادیاب داشته باشیم و کمی تبارمند صحبت کنیم تا ببینیم تاریخ و سیر طرح توسعه چیست و در پنجاه، هفتاد یا صد سال اخیر چه بلایی بر سر اینجا آورده و یا چه ارمغانی برای اینجا داشته است.

وقتی وارد این موضوعات می‌شویم، در مرحله بعدی که می‌خواهیم طرحی، نقشه‌ای چیزی بنویسیم، نگاهمان تغییر می‌کند. نمونه‌های زیاد و قابل اعتنا هستند. سؤال این است که این شناخت باید برای کسی که وارد منطقه می‌شود اتفاق بیفتد یا برای هسته عازم؟

پاسخ این است که اولاً جریان پیشرفت درون‌زاست. کسی که به منطقه می‌رود، اگر در نهایت عقلانیت هم باشد و مسئله را هم حل کند، باز پیشرفت رقم نخورده است. با توجه به این پیش‌فرض که پیشرفت درون‌زاست و باید از دل مردم بجوشد، باید به این نکات توجه داشت که این شناخت برای هسته عازم باید ولو به صورت اجمالاً شکل بگیرد و بعد به جریان حرکت اجتماعی و آگاهی عمومی و شاکله حرکت و فهم و آگاهی جریان حضور تبدیل شود و به سمت جریان فهم عمومی حرکت کند.

تحلیل کنشگران میدان

در خصوص تحلیل کنشگری برداشت ما این است که چهار گونه یا چهار تیپ اجتماعی می‌توانند محور پیشرفت منطقه‌ای بشوند. شاید این را بتوان تحلیل اجتماعی هم کرد، ولی ما تحلیل فردیت گرایانه را ارائه می‌دهیم.

یک: تیپ اندیشه‌ورزان. وقتی با افرادی از این تیپ وارد جریان پیشرفت منطقه‌ای می‌شویم، باید به سمت سند نویسی حرکت کنیم. این آدم‌ها حوصله سند نویسی دارند؛ شاخص‌های حداکثری را بررسی می‌کنند، سند و راهبردها را می‌نویسند، مصاحبه‌های عمیق انجام می‌دهند و قس علیهذا.

دوم: تیپ آدم‌های شبکه‌ای و سازمان‌دهنده. هر موضوعی را که به این دسته از افراد بگویید، فوراً افراد را صدا می‌زنند و مجمع و شبکه ایجاد می‌کنند. اگر به این‌ها بگویید سند بنویسند، گیج می‌شوند. اگر به آدم سند نویس هم بگویید برود و شبکه تشکیل بدهد، مستأصل می‌شود و نمی‌داند چه کار کند؛ در حالی که آدم شبکه‌ای سریع می‌تواند با صد نفر حرف بزند و همفکری ایجاد کند.

سوم: آدم‌های گفتمانی. در باره هر پدیده‌ای با آن‌ها صحبت کنید، وارد فضای سخنرانی می‌شوند. وقتی با آن‌ها صحبت می‌کنید، دارد داده‌های سخنرانی ذهنی‌اش را مرور می‌کند. منظور از گفتمانی بررسی خروجی رسانه‌ای است. می‌گوید چه بحث خوبی! آن را روی کانال‌م می‌گذارم. تمام مدتی که با او صحبت می‌کنید، او به کانالش فکر می‌کند و اینکه از این بحث خوب یک سخنرانی یا دو تا منبر خوب در می‌آید و سریع

از آن پست و مقاله درمی‌آورد. مثلاً می‌گوید امشب پنج تا توییت زدم و همه را به هم ریختم. این مثال‌های سطحی قضیه است. در سطوح بالاتر، آدم‌هایی هستند که وارد خلق تحولات گسترده گفتمانی می‌شوند.

چهارم: افراد عملیاتی که فقط پروژه را می‌فهمند و می‌گویند منابت را به من نشان بده تا پروژه را در بیاورم. این آدم‌ها دائماً دنبال مسئله هستند تا آن را با جنس اقدام عملیاتی حل کنند. هسته عازم بتواند جمعی از این‌ها را شکل بدهد. این بهترین حالت است، ولی واقعیت اجتماعی این است که معمولاً هسته‌های عازم حول محوریکی از این تیپ‌ها شکل می‌گیرند. بهترین وضعیت هسته عازم زمانی است که بتواند این تیپ‌ها را دور هم جمع کند. بهترین حالت این است که مصلح اجتماعی، هسته‌های متفاوتی را بسازد. این‌ها در هر چهار میدان با همدیگر رقابت کنند و آن مصلح اجتماعی نیاز دارد و باید بتواند هر چهار تا را جلو ببرد.

این وضعیت وجود دارد و مابه‌ازای این‌ها، تصمیم ما برای حرکت پیشرفت منطقه‌ای دستخوش تغییراتی می‌شوند. اگر از قبل بگوییم که فقط می‌خواهیم با کار شبکه‌ای یا گفتمانی یا عملیاتی و بدون تحلیل کنشگر میدان و تیپ‌شناسی او جلو برویم و حتی اگر می‌خواهیم تغییر ایجاد کنیم و یا تربیت کنیم، [بدون] تحلیل نظام تربیت او، نقشه پیشرفت نقشه دقیقی نیست.

فناوری‌های اجتماعی ایجاد حرکت عمومی

فناوری‌های اجتماعی در کنار کارهای اجتماعی و عملیات‌ها و کارهایی که باید انجام بدهیم تا حرکت عمومی خلق کند، متعددند. من ۲۴ فناوری ایجاد حرکت عمومی را احصا کرده‌ام که عبارت‌اند از: ۱- ساخت امت پیشران، ۲- روایت، ۳- هویت و عزت، ۴- غلبه اجتماعی، ۵- شبکه‌سازی، ۶- میدان‌سازی، ۷- نهادسازی اجتماعی، ۸- گفتمان‌سازی، ۹- تصویرسازی، ۱۰- موج به موج، ۱۱- رهبری اجتماعی، ۱۲- نوآوری اجتماعی، ۱۳- ایجاد نظامات اجتماعی، ۱۴- الگوپردازی، ۱۵- تحول محیطی، ۱۶- حل مسئله‌های هویت‌آفرین و حرکت‌آفرین، ۱۷- ایجاد مسابقه تحول، ۱۸- ایجاد شوک اجتماعی، ۱۹- تعاون اجتماعی، ۲۰- امر به معروف و نهی از منکر، ۲۱- خلق نشاط اجتماعی، ۲۲- زیست‌بوم‌سازی، ۲۳- اطعام و تهییج به اطعام، ۲۴- خلق نمادهای حضور اجتماعی گسترده.

از میان انبوه فناوری‌های ذکر شده به اقتضای موضوع سه فناوری اجتماعی را شرح می‌دهم و سایر فناوری‌ها را در فرصت مقتضی پیگیری خواهیم کرد.

امت پیشران

یکی از فناوری‌هایی که امام و رهبری به شدت روی آن تاکید دارند، امت پیشران است. حرکت امت متوقف بر حرکت امت پیشران است. یعنی می‌تواند در درون امت اسلامی امت دیگری شکل بگیرد برای «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ»؛ دعوت به خیر کنند. امت پیشران فقط نیست، بلکه اهتمام به دعوت دارد و بقیه جامعه را با خود همراه می‌کند. حلقه‌های میانی باید

به دنبال خلق امت پیشران باشند.

رهبرانقلاب در دیدار با جهادی‌ها فرمودند که ماموریت اصلی شما این است که بروید و بقیه مردم را به میدان بیاورید. یعنی کاری که انجام می‌دهید مهم است، اما کار اصلی شما دعوت و به میدان آوردن بقیه مردم است. ایشان هر سال در دیدار با مردم قم و تبریز تأکید می‌کنند که دلیل این دیدار این است که شما در یک برهه حساس تاریخی، امت پیشران و یا به عبارت دقیق‌تر امت امام شدید.

همه می‌توانند امت پیشران بشوند، اما در اندیشه امام و رهبری، چند دسته، یعنی جوانان، زنان و محرومان برای امت پیشران شدن استعداد بیشتری دارند. همه ما می‌توانیم امام باشیم که همان تعبیر السابقون است. السابقون کسانی هستند که در مسابقه اجتماعی پیشی می‌گیرند و بقیه را دعوت می‌کنند و امت پیشران می‌شوند. امت پیشران در عمل و عقلانیت جلوترند و مکانیسم دعوت و قواره امتی دارند. آن‌ها یک هسته نیستند و می‌توانند قاطبه‌ای از حضور را رقم بزنند.

من هفتاد نهضت اسلامی تاریخ معاصر را نوشته‌ام که توسط آستان قدس منتشر شده است، به جرئت می‌توانم بگویم که ده فقره از بزرگ‌ترین نهضت‌ها با پیشرانی نوجوانان شکل گرفته است. اگر بخواهیم نوجوان پیشران شود، باید نظام تربیتی تغییر کند. نظام‌های تربیتی فعلی پیشران‌ستیزند. باید نگرش‌ها را تغییر دهیم تا بتوانیم از نوجوانان، بانوان و دانشجویان امت پیشران بسازیم. باید نرم افزارهای کارهای جهادی را تغییر بدهیم تا بتوانیم از محرومین امت پیشران بسازیم.

هویت و عزت

فناوری بعدی این است که نگاه فرصت طلبانه را به شناخت جامعه تبدیل کنیم. رهبر انقلاب در باره بیداری اسلامی گفتند گفتمان أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ باید به گفتمان رایج تبدیل شود. درست است که تمام ساختارهای اجتماعی مردم را تحقیر می‌کنند، اما ما باید به مردم کرامت و عزت و احساس اعتماد به نفس بدهیم. ما خودمان خیلی وقت‌ها دائماً روی آسیب‌ها تاکید می‌کنیم. باید نقاط قوت و فرصت را بیان کرد و مبتنی بر آن برنامه‌ها را ارائه داد. باید به مردم احساس ما می‌توانیم و احساس قدرت خلق تحول را داد.

روایت

فناوری بسیار مهمی که ما از آن غافلیم، روایت و خلق حرکت اجتماعی از آن است. روایت در ایجاد، بازسازی، تسریع یا نابودی حرکت اجتماعی بسیار قدرتمند است. علامه امینی به ما آموخت که غدیر فراموش نشد، و کلمه به کلمه در کتب اهل سنت باقی ماند، پس چرا در ۷۰ روز مردم یادشان رفت و صحنه عوض شد؟ حضرت زهرا(س) در آن روزگار دست به یک مبارزه عظیم تاریخی زد و مبارزه مرثیه را به راه انداخت و مدینه را به هم ریخت، اما تصویر ما این است که حضرت زهرا بلند گریه می‌کرد و همسایه‌ها ناراحت شده بودند؛ در حالی که ایشان خطبه خوانی‌های فراوان و مناظره‌هایی با اصحاب داشت.

منظور از روایت کار رسانه‌ای و قصه‌گویی نیست، بلکه روایت یک فناوری بزرگ در تحول اجتماعی است. مثال روایت آغاز خیلی مهم است. رهبر انقلاب در معرکه اخیر حدود ۱۸ محور

روایت را مطرح کردند. یکی از آن‌ها روایت آمریکاست. دشمنی ما از کجا شروع شد؟ وقتی شروع دعوا را تسخیر لانه جاسوسی می‌گذاریم، قصه عوض می‌شود. رهبری می‌گویند دعوی ما از ۲۸ مرداد و از زمان سلطنت پهلوی شروع شد. روایت اول مبارزه مردم را خلق نمی‌کند و فقط مبارزه حزب‌اللهی‌ها را رقم می‌زند، اما روایت دوم مبارزه ملی خلق می‌کند و همه مردم ایران با آمریکا ستیز می‌کنند. پس روایت، یک فناوری راهبردی و یکی از ابزارهای گفتمان‌سازی است که حرکت عمومی را خلق می‌کند.

